**چكيده:**

**مقاله حاضر (3) در قالب هشت‏بخش، به يكى از جديدترين مطالب متدلوژى علم اقتصاد مى‏پردازد. پس از قدردانى از صاحب نظران، ابتدا خطابه را به عنوان يك مكالمه نظم وار مورد بحث قرار ميدهد. سپس به روش‏شناسى رسمى در اقتصاد مى‏پردازد. منسوخ شدن روش «مدرنيسم‏» و خطابه غير رسمى در اقتصاد، مطالب بخشهاى بعدى است. ذكر ادبى بودن خطابه اقتصاد، استعارى بودن آن، ناعقلانى‏گرى بديل مدرنيسم نيست و نيكى خطابه، بحثهاى پايانى را تشكيل مى‏دهند. (4)**

**مقدمه مترجمان**

**دونالد مك لاسكى Mcclosky ] »(متولد سال 1942 ميلادى)، استاد اقتصاد و تاريخ و فارغ التحصيل دكترى از دانشگاه هاروارد مى‏باشد. علاوه بر تحقيقات مفصلى كه در مورد خطابه انجام داده است، نوشته‏هاى فراوانى در تاريخ اقتصادى دارد. وى با طرح بحث «خطابه گرايى در علم اقتصاد» در واقع به بررسى يكى از محورى‏ترين مقوله‏هاى متدلوژى در اين علم پرداخته است. اصل مقوله «خطابه‏» به مباحث منطق قديم و بويژه تلاش ارسطو مربوط مى‏شود.**

**بطور كلى زمانى كه خطيب و گوينده براى متقاعد ساختن مستمع از تمامى راهها و شگردها استفاده مى‏كند گفته مى‏شود كه از خطابه استفاده شده است. خطيبان گاهى از شعر و زمانى از داستان و گاهى از ابزار و عناصر هنرى و وقتى از سند تاريخى و شيوه‏هاى گوناگون ديگر براى مجاب كردن شنونده استفاده مى‏كنند.**

**بحث‏خطابه‏اى بودن علم اقتصاد، به عنوان تحقيق تازه‏اى است كه «مك لاسكى‏» در حوزه متدلوژى اقتصاد انجام داده است. اين مقاله در واقع نوعى نقادى از سوى او بر متدلوژى رايج در ميان اقتصاددانان مى‏باشد. وى كاربرد انواع شگردهاى تجربى وتئوريك اقتصاددانان را براى ترسيم نظريه‏هاى اقتصادى به مثابه خطابه بيان مى‏كند. لذا اين نوشته نوعى نگرش بدبينانه نسبت‏به كاربرد روش خاص نئوكلاسيك در تجزيه و تحليل اقتصادى است. وى از نظر فلسفى پيرو انديشه «پل فاى رابند» فيلسوف مشهور مى‏باشد. «فاى رابند» عقيده دارد كه روشهاى از پيش تعيين شده براى مطالعات و تحقيقات، مخرب مى‏باشد و مناسب است كه محقق دركوران تحقيق خود راه پيشرفت و پژوهش را دريابد.**

**«فاى رابند» بر اين مبنا كتابى تحت عنوان «ضد روش‏» تدوين نموده است. مك لاسكى نيز تحت تاثير انديشه «ضد روش‏» به نقادى تند و تيزى نسبت‏به روشهاى مورد استفاده اقتصاددانان مبادرت مى‏نمايد. (5) مقاله شامل استعارات، كنايات و تعابيرى از علوم و معارف مختلفى است كه از فلسفه و منطق و هنر گرفته تا اقتصاد و رياضيات، حقوق، جامعه‏شناسى و زبان‏شناسى و غيره را در بر مى‏گيرد. به عبارت ديگر مقاله «خطابه علم اقتصاد» خود خطابه‏اى از معارف و علوم گوناگون است.**

**تلاش شده كه ترجمه كامل انجام شود. در عين حال مواردى كه حاشيه‏پردازى و اشاره به جزئيات، وسيع بوده نقل به مضمونهايى صورت گرفته كه به هيچ روى مخل به هدف نبوده است. براى پى بردن به مضامين اصلى و پيش فرضهاى ضمنى نويسنده و براى درك كامل مفاد مقاله لازم است‏خواننده اطلاعاتى اجمالى از حوزهاى مذكور داشته باشد. نويسنده در ابتداى مقاله (كه ترجمه آن را ذيلا ملاحظه مى‏كنيد) به نوعى قدردانى معنادار مى‏پردازد.**

**قدردانى**

**مفصل بودن قدردانى (در اين مقاله) گواهى است‏بر ويژگى نامكشوف علم اقتصاد، يعنى نقش مستمعان: فضليتهاى پژوهشگرى (و طلبگى) همانند مساله روحانيت، بستگى به فضليتهاى مستمع دارد. من از باب فضيلت مستمعانم خوش بخت‏بوده‏ام. بايستى از درك مبتدى گرانه خود، از آنچه در فلسفه، رياضيات، نقد ادبى، مطالعات فن خطابه و ساير مقولات خارج از صلاحيت من، اتفاق مى‏افتد، عذر خواهى كنم و از اربابان اين حوزه‏ها بخواهيم در تعليم بيشتر آن مرا يارى كنند. از بابت تلاشهاى نخستين آنها، از ايوان فالز پاول هرناندى، جان لاين، مايكل مك گى، آلن مژيل، جان نلسون، و جى سمل، از دانشگاه آيوا، و، وين بوث، ايرا كاترنلسون، و سايرين در برنامه [نشست مطالعاتى] سياست، خطابه و حقوق در دانشگاه شيكاگو، تشكر كنم. از رابرت بونتين، برنارد كوهن، جان كاماروف، دادلى دونكن، جيمز فريد من، كليفور دگيرتز، ويليام كروسكال، دونالد لوين، لورامك لاسكى، ريچارد رورتى، روناتو روزالدو و انجمن علوم انسانى دانشگاه آيوا، قدردانى مى‏كنم.**

**شكاكيت مودبانه و تشويقهاى سخاوتمندانه اقتصاددانانى كه استدلال خود را متوجه آنها ساخته‏ام، درست همانند آنچه در مقاله آمده، نشان مى‏دهد كه ما بيش از آنچه روش‏شناسيمان اجازه مى‏دهد، دانش پژوهان بهترى هستيم. از همكاران خود در رشته اقتصاد دانشگاه آيوا، بويژه در سمينارهاى بانك جهانى، بنياد علوم ملى، همكاران خود در دانشگاه ملى استراليا، سمينارهاى برگزار شده در دانشگاههاى آدلايد، اوكلند، ملبورن، دانشگاه ويكتوريا در ولينگتون، و اقتصاددانانى چون ويليام بريت، رونالدكاوز، آرثور دياموند، استانلى انگرمن، ام فينگر، ميليتون فريدمن، آلن ژيبارد، رابرت گودين، گرى هاوك، رابرت هيگز، دى ماركى، مايكل مك فرسون، آمار تياسن، رابرت سولو، و گوين رايت، سپاسگزارم، تشويقهاى توماس ميرز در مراحل اوليه و نظرات مفصل او در داورى اين مقاله در مراحل بعدى دلگرم كننده و مفيد بود.**

**[مقدمه]**

**اقتصاددانان، از قوانين تحقيقى كه روش‏شناسى آنها حكم مى‏كند،پيروى نمى‏كنند، كه البته امرى پسنديده است. (6) اگر چنين بود، [آنها] درباره [عناصرى چون] سرمايه انسانى، قانون تقاضا، گامهاى تصادفى در وال استريت، كشش تقاضاى بنزين و بسيارى مقولات ديگر كه بطور معمول درباره آنها صحبت مى‏كنند، خاموش مى‏ماندند. نظر به پرحرفى اقتصاددانان، بسيارى از روش‏شناسيهاى رسمى، زمينه‏اى براى باور علمى آنها بشمار نمى‏روند.**

**اقتصاددانان در حقيقت‏بر زمينه‏هاى گسترده‏ترى استدلال مى‏كنند و بايد چنين باشد. خطابه حقيقتى و روزانه آنها، يعنى روش استدلال در ذهن خود يا در اطاقهاى سمينار، از خطابه رسمى فاصله مى‏گيرد. اقتصاددانان بايد درباره خطابه خود، خودآگاهى بيشترى داشته، باشند، زيرا [در آن صورت] بهتر خواهند دانست (كه) چرا با چيزى موافق و يا مخالفند و در خواهند يافت (كه) استدلالهاى مخالف را بر مبناى روش‏شناسى صرف نمى‏توان به راحتى رد كرد. در استدلال علمى بايد فلسفه را به عنوان قواعد دليل آورى به كنارى نهاد، [زيرا بسيارى از فلاسفه نيز پنجاه سال است اين را مى‏گويند].**

**هنگامى كه اقتصاددانان دريابند كه امپراطور اقتصاد از لحاظ اثباتى لباس بر تن ندارد، جوهره اقتصاد تغييرى نخواهد كرد. او چه از لحاظ فلسفى عارى از لباس باشد و چه آراسته، هنگامى كه از توهم آراستگى جامه خود دور باشد، در سلامتى نسبتا معقولى بسر مى‏برد. اما اگر دريابند (كه) بر چه مبنايى استدلال مى‏كنند، كيفيت استدلالشان بهبود خواهد يافت. آنها ادعا مى‏كنند كه بر مبناى مقولات محدود استنتاج آمارى، اقتصاد اثباتى، عمليات‏گرايى، رفتارگرايى و ساير مشرب‏هاى اثبات گرايانه دهه‏هاى 1930 و 1940، استدلال مى‏كنند و اعتقاد دارند كه اينها تنها زمينه علم هستند. (7) اما در كارهاى واقعى علمى خود درباره جايز بودن استعاره اقتصادى، مرتبط بودن سوابق تاريخى، متقاعد كننده بودن درون بينى (8) ،قدرت (و اعتبار) مرجعيت، افسون تقارن و ادعاهاى اخلاقيات، بحث مى‏كنند. اثبات گرايى خام، چنين مقولاتى را «بى معنى‏»، غير علمى و يا صرفا مرتبط با ديدگاه (شخصى) مى‏داند. با اين حال حتى اثبات گرايان چنان رفتار مى‏كنند كه گويا اين موضوعات قابل بحث است.**

**درحقيقت اغلب مباحث در بسيارى از علوم و بويژه اقتصاد، از اينها ناشى مى‏شود. از وفادارى به روش علمى (يا هر نوع روش‏شناسى) جز صداقت، وضوح و تسامح، چيزى عايد نخواهد شد. زيرا (مثلا) روش‏شناسى علومى نظير فيزيك يا رياضيات، زمانى كه قرار است توصيف كند، نمى‏كند، چون فيزيك و رياضى مدلهاى خوبى براى اقتصاد محسوب نمى‏شوند. [همچنين چون] بسيارى از فلاسفه روش‏شناسى را متقاعدكننده نمى‏دانند. [و زيرا] در علم اقتصاد اگر از روش‏شناسى استفاده شود، (آن علم) از پيشرفت‏باز مى‏ماند. از همه مهمتر چون اقتصاد نظير بسيارى از رشته‏هاى ديگر بايد استانداردهاى استدلال خود را از خود بگيرد نه از (طريق) قانون گذاران بزرگان فلسفه.**

**1- خطابه مكالمه‏اى نظم‏وار است**

**نكاتى را كه ذيلا تنقيح كرده‏ام، باعث مى‏شود كه خطابه اقتصاد را بررسى كنيم. مقصودمان از خطابه، تردستى با كلمات (آن گونه كه در «خطابه تهى‏» يا «خطابه صرف‏» رايج است) نمى‏باشد. [متفكر معروف]، «وين بوث‏» در [نوشته] «جزميت مدرن و خطابه توافق‏»، تعاريف مفيدى ارائه مى‏كند. خطابه (طبق نظر بوث) هنر اكتشاف آن چيزى است كه انسانها معتقدند بايد به آن معتقد باشند و نه اثبات درستى چيزى بر اساس روشهاى تجريدى; خطابه هنر كشف استدلالهاى خوب و يافتن آن چيزى است كه واقعا تضمين‏كننده توافق است، زيرا هر فرد معقولى بايستى متقاعد شود; خطابه سبك و سنگين كردن دقيق دلايل كم و بيش خوب براى رسيدن به نتيجه‏گيرى كما بيش محتمل يا موجه است ; خطابه هنر كشف باورهاى قابل تضمين و بهبود بخشيدن به اين باورها در گفتمانى مشترك است. هدف خطابه نبايد كشاندن شخصى ديگر به ديدگاهى از قبل انديشيده باشد، بلكه در درگير شدن درتحقيقى دو طرفه است. (9)**

**اين همان كارى است كه اقتصاددانان نظير ساير سوداگران ايده‏ها، به طريقى انجام مى‏دهند، همانطور كه «بوث‏» در جايى ديگر مى‏گويد: اقناع دو طرفه، شيوه‏اى از زندگى ما است، ما از كنفرانسى به كنفرانس ديگر زندگى مى‏كنيم. [در هر حال] خطابه كشف انديشه از طريق مكالمه است. واژه خطابه بدون شك مانعى براى درك نكته اصلى است; زيرا در گفتگوى روزانه مقام آن نازل گرديده است. با وجود اين خطابه نيز مانند واژگان همنوع خود زيبا است و اقتصاددانان بايستى تلاش كنند استفاده مناسب از آن بعمل آورند.**

**در اين جا خطابه ميراث ارسطو، سيسرو و كانتيليان است كه در رنسانس تجديد حيات يافت، جزميت دكارتى (كه تنها فقدان شك حقيقت است) آن را به صليب كشيد و سه قرن پس از دكارت احيا شد. در متون ادبى ايمان به اين معجزه را خطابه جديد مى‏نامند; (جديد از اين باب كه در دهه‏هاى 1930 و 1940 در نوشته‏هاى ريچاردز و كنت‏برك، ظاهر شد).**

**در فلسفه جان ديويى و لودويگ ويتگنشتاين ازبرنامه دكارت انتقاد آغاز شده بود. اخيرا كارل پوپر، توماس كوهن، ايمره لاكاتوش و ديگران، اين ادعاى اثبات گرايى را كه پيشرفت علمى از قواعد شك و روش دكارت پيروى مى‏كند، ابطال كردند. (10)**

**هنوز رشته‏هاى ادبيات، معرفت‏شناسى و روش‏شناسى به هم بافته نشده‏اند اما به هم تعلق دارند. در آستانه انقلاب دكارتى فيلسوف و اصلاحگر آموزشى فرانسه «پيتر راموس‏» (1550) از گرايش قرون وسطا در انتساب خطابه به سخنورى صرف انتقاد كرده يك كتاب درسى، استدلال احتمالاتى را محكوم ساخت و اين براى برنامه دكارتى (كه سه قرن به طول انجاميد و مى‏خواست دانش را بر شالوده فلسفه و رياضيات استوار كند) مناسب بشمار مى‏رفت. اين برنامه [دكارتى] شكست‏خورد، در عين حال استدلال احتمالاتى نيز منكوب گرديد. به گفته ريچارد رورتى (به تبع ديويى) جستجوى شالوده دانش بوسيله دكارت، لاك، هيوم، كانت، راسل و كارناپ، پيروزى جستجوى حتميت‏بر جستجوى عقل بود. جان بخشيدن به خطابه [اى] كه درست درك شده باشد، جان بخشيدن به استدلال گسترده‏تر و عاقلانه‏تر است.**

**واكنش نسبت‏به استدلال دكارتى، بسيار گسترده‏تر است و چهره‏هاى شاخص آن از فلاسفه حرفه‏اى شامل استفن تولمين، پل فاى رابند، ريچارد رورترى) گرفته تا فلاسفه‏اى كه به مطالعه شيمى رو آورده‏اند (مثل مايكل يولانى) و صاحب نظران حقوقى (چون چيم پرلمان) و نقد ادبى (وين بوث) را در بر مى‏گيرد. غناى اين پديده كه استدلال چيزى بيش از قياس است، بوسيله «گلن وبستر»، "آدا ژاكوكس" و "بورلى بالدوين" ترسيم گرديد. با اين حال، اين غنا به اقتصاد راه نيافته است. اقتصاددانان مكتب اطريش، نهادگرايان و ماركسيست‏ها، بطور قطع، مدت يك قرن، به بخشهاى خاصى از اثبات گرايى به عنوان مبناى علم اقتصاد، حمله كرده‏اند.**

**2- روش‏شناسى رسمى اقتصاد، تجددگرا (مدرنيست) مى‏باشد**

**اقتصاددانان درباره گفتمان دو ديدگاه دارند، رسمى و غير رسمى، صريح و تلويحى، خطابه رسمى كه در انديشه تجريدى و روش شناختى به آن صحه مى‏گذارند، آنها را در شيوه مدرن، دانشمند خطاب مى‏كند. روش علمى [رسمى] كه در بيان بسيارى از منتقدان مورد استهزاء واقع مى‏شود، معجونى از اثبات گرايى منطقى، رفتارگرايى، عمليات گرايى، و مدل فرضى - قياسى است. ايده اساسى آن اين است كه تمامى دانشهاى قطعى بردرك قرن بيستمى از بخشهاى معينى از فيزيك قرن نوزدهم مدل سازى مى‏شود. براى تاكيد بر قانع كننده بودن آن در تفكر مدرن، آن را «مدرنيسم‏» ناميده‏اند; يعنى (همانطور كه بوث گفته) تنها مى‏توانيم آنچه را كه غير قابل شك است‏بشناسيم و نمى‏توانيم آنچه را كه صرفا تصديق مى‏كنيم، بشناسيم. از جمله احكام مدرنيسم اينها هستند:**

**1- پيش بينى (وكنترل) هدف علم است .**

**2- تنها پيامدهاى مشاهده‏پذير (يا پيش بينيهاى) يك نظريه براى درستى آن مهم است.**

**3- مشاهده پذيرى مستلزم، آزمايش عينى قابل تكرار است.**

**4- اگر و فقط اگر پيامد تجربى يك نظريه غلط باشد، نظريه ابطال مى‏شود.**

**5- عينيت‏بايد گرامى داشته شود; مشاهدات ذهنى (درون كاوى)، دانش علمى محسوب نمى‏شود.**

**6- حكم كلوين، [بايد محقق شود]: وقتى نمى‏توانيد آن را بر حسب ارقام بيان كنيد، دانش شما ناقص است و راضى كننده نيست. (11)**

**7- درون كاوى، باورهاى متافيزيكى، زيباشناسى و نظام آن ممكن است‏به نحوى در كشف يك فرضيه نقش داشته باشند، اما در توجيه آن نقشى نخواهند داشت.**

**8- اين كار روش‏شناسى است كه استدلال علمى را از استدلال غير علمى و اثباتى را ازهنجارى جدا كند.**

**9- تبيين علل يك پديده، آن را در قالب يك قانون پوشش دهنده در مى‏آورد.**

**10- دانشمندان در نقش دانشمندان (مثلا اقتصاددانان در نقش اقتصاددان)، چيزى درباره ارزش (اخلاقى ياهنرى) ندارند كه بگويند.**

**11- چنگال هيوم [بايد محقق گردد]: وقتى (با توجه به اين اصول) به كتابخانه مى‏رويم، اگر كتابى به عنوان مثال از الهيات يا متافيزيك بدست مى‏گيريم، مى‏پرسيم آيا هيچ استدلالى تجريدى درباره مقدار يا عدد در آن وجود دارد؟ (جواب داده شود) خير. [همچنين مى‏پرسيم] آيا هيچ استدلالى تجربى درباره واقعيت و وجود در آن به چشم مى‏خورد. خير. پس آن را در آتش اندازيد، زيرا هيچ چيزى سفطه گرى و توهم در آن وجود ندارد.**

**امروزه در فلسفه كسى به نيمى از اين گزاره‏ها نيز باور ندارد. اقليت قابل ملاحظه‏اى و در حال رشدى وجود دارد كه اكنون به هيچكدام از آنها باور ندارند. اما اكثريت عمده‏اى در اقتصاد، تمام آنها را باور دارند. براى مثال، طرفداران برجسته روش‏شناسى در مدرنيسم در روشهاى اقتصاد به مكتب شيكاگو مربوط مى‏شود. (13) متون اصلى مدرنيسم اقتصادى نظير روش‏شناسى اقتصاد اثباتى فريدمن و يا (نوشته) «حكم مقرر منازعه بردار نيست‏» از «گرى بكر» و «جورج استيگلر» مهر شيكاگويى دارند و متون افراطى‏تر اقتصادى با درجه شيكاگويى رشد (زيادى) كرده است. با وجود تناقض فراوان و حتى صبغه‏هاى ضد مدرنيستى در مقاله فريدمن، در عين حال، استدلالهاى آن به زبان ديگر اقتصاددانان مدرنيست، جارى مى‏شود. (14)**

**براى مثال در مقاله‏اى از «ريچارد رل‏» و «استفن راس‏» تصريح مى‏كند كه «نظريه بايستى بوسيله پيامدهايش آزمون شود و نه فرضياتش‏». همچنين «ويليام شارپ‏» اين نكته را كه «واقع گرايى فرضها چندان مهم نيست‏»، به عنوان يك قاعده رفتار مؤدبانه علمى مى‏پذيرد. اگر پيامدها با پديدارهاى قابل مشاهده سازگار باشد، مى‏توان گفت واقعيت را تبيين مى‏كند». در هر حال، چنين عباراتى كه در هواخواهى از مشاهده عينى، آزمونهاى كمى، تحليهاى اثباتى و ساير موارد مدرنيستى بيان مى‏شود، اغلب تكرار مى‏شوند. مدرنيسم در اقتصاد اثر گذار است، اما نه به اين خاطر كه قضاياى آن به دقت‏بررسى شده و مناسب تلقى گرديده‏اند. بلكه [اين عقيده] يك مذهب آشكار شده است و نه مشى عقلا سنجيده.**

**3- مدرنيسم روش فقيرى است (و در فلسفه منسوخ شده است)**

**در مدرنيسم به عنوان يك روش‏شناسى براى علم، يا براى علم اقتصاد، اشتباهات زيادى نهفته است. اقتصاددانان حتى هنگامى كه تمايل فيلسوفانه دارند، همانقدر فلسفه حرفه‏اى را مطالعه مى‏كنند كه فلاسفه، اقتصاد حرفه‏اى را مطالعه مى‏كنند. بنابراين تعجب آور نيست كه اخبار مربوط به اقوال مدرنيسم به تمامى گوشها نرسيده باشد. از ديدگاه يك فيلسوف، بدترين شكاف در عداوت با «متافيزيك‏» اين است كه خود اين عداوت متافيزيكى باشد. اگر بايد متافيزيك را در آتش انداخت، آنگاه بيانات روش شناختى از دكارت تا هيوم و از كنت تا راسل، همپل و پوپر را بايد پيشقدم نمود. به اين دليل و دلايل معتبر ديگر، فلاسفه مى‏پذيرند كه اثبات گرايى منطقى محض مرده است و [لذا پس از آن] اين سؤال مطرح مى‏شود كه آيا اين عاقلانه است كه اقتصاددانان مرده‏ريگ آن را بپرستند.**

**در مورد اقتصاد، موضع‏گيرى متافيزيكى همانند اثبات گرايى منطقى، سنجيده نيست، احتمالا به اين دليل كه ريشه‏هاى آن در فلسفه‏پردازى فيزيك دانان (از ماخ گرفته تا بريجمن) نهفته است تا تفكر فلاسفه حرفه‏اى. گزاره‏هاى عملياتى ساموئلسون، و يا پيش‏بينيهاى فريدمن در مورد پديده‏هاى هنوز مشاهده نشده به عنوان معيار قضاوت حداقل مبهم هستند. ساموئلسون، فريدمن و ديگر پيروان آنها دلايل پذيرش اين موضع‏گيريهاى متافيزيكى را اعلام نمى‏كنند مگر اين دعاوى دلگرم كننده كه آنها از نظر فلسفه مطرح بوده‏اند. اعتماد به فلسفه يك خطاى تاكتيكى بود زيرا فلسفه نيز در حال تغيير بوده است، برخى از فلاسفه كل تلاش معرفت‏شناختى و ادعاى آن در پى افكندن شالوده‏هاى دانش را مورد ترديد قرار داده‏اند. گروه زيادى نيز تجويزهاى روش شناختى مدرنيسم را مورد شك قرار داده‏اند.**

**ابطال پذيرى متقاعد كننده نيست**

**براى نمونه، تجويزى كه روش‏شناسى اقتصاد بطور عام دارد، تاكيد بر آزمون ابطال پذيرى قاطع است كه تصور مى‏شود نشانه استدلال علمى است. اما چندين دهه است كه فلاسفه تشخيص داده‏اند (كه) ابطال‏پذيرى دچار انتقاد فيلسوف و فيزيك‏دان معروف «پير دوهم‏» در سال 1906 است و براى اقتصاددانان (حتى بدون مطالعه فلسفى) قابل فهم است. فرض كنيد فرضيه ) H تجار بريتانيايى در اواخر قرن 19 نسبت‏به تجار آمريكايى و آلمانى، عملكرد بسيار ضعيفى داشتند) مستلزم آزمون مشاهده ) O اندازه بهره ورى كل عوامل در صنعت آهن و فولاد، تفاوت زيادى بين فولاد سازان بريتانيايى و خارجى را نشان مى‏دهد) باشد.**

**اين امر با كمك اضافه كردن فرضيه‏هاى كمكى 1 H2,H و غيره است كه اندازه‏گيرى را امكان‏پذير مى‏سازد (نظريه بهره ورى در انگلستان در دوره 1870-1913 بكار مى‏رود»، «صنعت فولاد انگليس نهاده‏هاى لازم براى جبران ضعف تجارى را ندارد» و غيره). در و2 [H نيست. فرضيه مورد بحث‏با كمك فرضيات كمكى درمقابل آزمون قاطع مصون مى‏شود. اين فقط يك امكان صرف نيست‏بلكه جوهر اغلب عدم توافقهاى علمى بشمار مى‏رود: [مثلا گفته مى‏شود]، شما مساله شناسايى را (بدرستى) حل نكرده‏ايد»، «هنگامى كه يك مدل غير تعادلى (انحصارى با 500 معادله) لازم بوده، يك مدل تعادلى رقابتى، تك معادله‏اى) بكار برده‏ايد.» حتى اگر يك فرضيه در دست‏بررسى بتواند مصون بماند، ماهيت احتمالاتى فرضيات (بويژه در اقتصاد)، آزمون قاطع را غير قاطع خواهد كرد [زيرا بطور كلى گفته مى‏شود]: احتمال Hn همه جا حاضر است و ابطال گرايى را تباه مى‏سازد.**

**در اقتصاد پيش بينى غير ممكن است**

**اين ادعاى عام نيز كه پيش‏بينى ويژگى تعريف كننده علم واقعى است (و اقتصاد نيز اين ويژگى را دارد) به همين منوال در معرض ترديد قرار دارد. به عنوان نمونه در ميان فلاسفه و تاريخ دانان علم، اين كليشه وجود دارد كه: «يكى از موفق‏ترين نظريه‏هاى علمى، يعنى نظريه تكامل، در معناى معمول، پيش بينى ندارد، و از اين رو از راه پيش‏بينى قابل ابطال نيست. اين حداقل نشان دهنده موضوعى عجيب در پيش بينى بوده و براى اقتصاددانان مفيد است. فريدمن بدون آگاهى آشكار از اين عدم تجانس، در اوج مشهورترين قطعه متافيزيك پيش بينى، به رفتار برگها مى‏پردازد. (15)**

**در هر حال پيش‏بينى آينده اقتصادى، همانطور كه فون مايزز مى‏گويد: فراتر از قدرت هر انسان فانى است، آنچه پيش بينى را فراتر از قدرت او قرار مى‏دهد، همان علم اقتصادى است كه براى پيش بينى از آن استفاده مى‏كند. اگر پيش بينى امكان‏پذير باشد، بايد مجددا به اين سؤال آمريكايى پاسخ داد (كه): اگر (شما اقتصاددانان) اين قدر باهوشيد چرا ثروتمند نيستيد؟**

**خود مدرنيسم غير ممكن است و دنبال نمى‏شود**

**با اين حال مخرب‏ترين اين انتقادها از روش‏شناسى مدرنيستى اين است كه اگر كلام آن را ملاك بگيريم در مرز پوچى است. يك بار ديگر گامهاى رسيدن به دانش مدرنيستى، از حكم كلوين تا چنگال هيوم را در نظر بگيريد. اگر اقتصاددانان (يا فيزيك دانان) خود را به گزاره‏هاى اقتصاديى (يا فيزيكيى) قانع كنند كه اصطلاحا با گامهاى يادشده، مطابق باشد، چيزى براى گفتن نخواهند داشت. شك دكارتى يا هيومى، استاندارد اعتقادى بسيار تباهى آورى براى يك انسان واقعى است. همانطور كه شيميدان و فيلسوف معروف مايكل پولانى مى‏گويد: روش‏شناسى مدرنيستى استاندارد خيال پرستانه‏اى (از امور معنا روا) برقرار مى‏سازد كه اگر به آن عمل شود، ما را به كودنى داوطلبانه مى‏كشاند. مدرنيسم دانشى را وعده مى‏دهد كه خالى از شكيات متافيزيكى، اعتقادات شخصى و هنجارها است. [اين در حالى است كه] آنچه تحويل مى‏دهد صرفا مجموعه تغيير نام يافته‏اى از متافيزيك، هنجارها و اعتقادات شخصى، دانشمندان (و بخصوص دانشمندان اقتصادى) است، كه تحت عنوان روش علمى ارائه مى‏گردد. البته نمى‏تواند و نبايد آنچه را وعده مى‏دهد تحويل دهد. دانش علمى از ديگر دانشهاى شخصى جدا نيست. تلاش براى متفاوت ساختن آن (بخاطر بهتر ساختن آن)، مرگ آن دانش است.**

**به عبارت ديگر كاربرد تحت اللفظى روش‏شناسى مدرنيستى، علم اقتصاد مفيدى ارائه نخواهد كرد. بهترين اثباتها تاريخى‏اند. پل فاى رابند براى حمله به روش‏شناسى تجويز شده در فيزيك، از برنامه گاليله‏اى استفاده مى‏كند. مى‏توان همين نكته را در مورد اقتصاد (نيز) گفت. اگر ملاك مدرنيستى اقناع را معاصران گاليله اتخاذ مى‏كردند، كار گاليله با شكست روبه رو مى‏شد. طرح اين گزاره عجيب كه: «نور زمينى درسپهر آسمانى نيز كاربرد دارد، ادعاى اين كه، جزر و مد ناشى از موج خوردن آب روى زمين متحرك است و تصور اين كه ديدگاههاى مشكوك راجع به قمرهاى ادعايى مشترى اثبات خواهد شد و سيارات همانند چرخش قمرهاى مشترى دور آن، به دور خورشيد مى‏چرخند»، اگر بر مبناى روش‏شناسى مدرنيستى بود، بجايى نمى‏رسيد.**

**تاريخ دانان زيست‏شناسى (نيز) يكى پس از ديگرى نپختگى نتايج آمارى براى برازاندن شواهد با نظامات مدرنيستى را از پاستور گرفته تا مندل و تا زمان حاضر، آشكار كرده‏اند. (مثلا)، اندازه‏گيرى، بهره هوشى از آغاز، رسوايى نوعى خود فريبى بنام روش علمى بود. مدرنيسم به كمترين ميزان با پيچيدگيهاى بيولوژى و روان‏شناسى تناسب دارد. انقلاب كينزى (چه خوب و چه بد)، تحت قوانين مدرنيستى اتفاق نمى‏افتاد. اصولا چرا مى‏خواهند فهم را [با تكيه بر روش‏شناسى مدرنيسم] محدود كنند. اصولا با اتخاذ روش مدرنيستى چيزى براى اقتصاد حاصل نمى‏شود و چيزهاى زيادى هم از دست مى‏رود.**

**نكته اصلى خود اقتصاد است. رونالد كاوز مى‏گويد: براى اين كه يك نظريه اقتصادى آزمون شود، برخى از اقتصاددانان بايستى به اندازه كافى به آن اهميت‏بدهند. آنها زمانى اهميت‏خواهند داد كه برخى محققان آن را باور كنند، تنها زمانى كه گروه زيادى باور كردند، تقاضاى آزمون مطرح مى‏شود. خوشبختانه اقتصاددانان (يا گروهى كافى از آنها) منتظر نمى‏مانند كه كشف شود، پيش‏بينيهاى يك نظريه دقيق است، تا پس از آن دست‏بكار شوند. انتظار به سبك مدرنيستى به وقفه در فعاليت علمى منجر خواهد شد. او استدلال مى‏كند (كه) حتى مطالعات كمى بر باورهاى استدلالى ما قبل كمى استوارند. وى با تاييد اين جمله از «كوهن‏» كه: راه از قانون علمى به اندازه‏گيرى علمى بندرت در جهت عكس پيموده خواهد شد»، بر موضوع تاكيد مى‏كند. قوانين از خطابه سنت‏يا درون نگرى بدست مى‏آيند و مطالعات كمى در فيزيك (همانند اقتصاد)، كشفياتى است‏براى كمك يك نظريه كه قبلا بر مبناى ديگرى مورد باور بوده است. مدرنيسم غير عملى است.**

**هر روشى متظاهر و متكبر است**

**اعتراضاتى كه تا اين جا بر مدرنيسم آورده‏ايم، كم اهميت‏بودند. اعتراض بزرگتر اين است كه مدرنيسم يك روش است و قوانين استدلالى را تعيين مى‏كند كه از يك دانش استخراج شده‏اند. ادعا اين است كه فيلسوف علم مى‏تواند بگويد (كه) چه چيزى علم خوب، مفيد، پرثمر و پيش رونده را تشكيل مى‏دهد. فيلسوف جامعه علمى را به نقد مى‏كشاند. در اقتصاد ادعاى قانون گذارى روش شناختى اين است كه قانون گذار صرفا متخصص تمامى شاخه‏هاى اقتصاد نيست‏بلكه متخصص تمامى علم اقتصاد در آينده است.**

**مشكل است چنين ادعاهايى را بتوان جدى گرفت. انيشتاين خاطرنشان مى‏كند كه: هر كس مى‏خواهد خود را قاضى ميدان حقيقت و دانش كند، خنده خدايان او را كشتى شكسته خواهد كرد. هر روش‏شناسى قابل كاهش به يك سرى احكام خشك است كه در مقابل خشكى و افاده آنها مقاومت مى‏كند ولى هدف اصلى او آنارشيستى است. كتاب مارك بلاگ كه وضعيت روش‏شناسى اقتصاد را در دهه 1980 خلاصه مى‏كند موردى جديد از اين نكته است. عنوان اصلى كتاب «روش‏شناسى اقتصاد» است و عنوان فرعى آن اين است كه «اقتصاددانان چگونه تبيين مى‏كنند». البته مناسب بود كه عنوان فرعى كتاب چنين باشد «چگونه كارل پوپر جوان تبيين كرده است‏» (16) ،زيرا مكرر به استدلالهاى اقتصادى بخاطر عدم رعايت قواعد پوپر در كتاب منطق اكتشاف علمى، حمله مى‏كند.**

**ديباچه بلاك بهترين نمونه عمكرد روش‏شناسى در اقتصاد است. [وى مى‏گويد]: اقتصاددانان از مدتها قبل از نياز به دفاع از اصول درست استدلال در موضوعاتشان، با خبر بوده‏اند، هر چند رويه واقعى (آنان) ممكن است‏با آنچه موعظه مى‏كنند رابطه‏اى كمى داشته باشد، ارزش دارد كه موعظه را بر مبناى خودش بررسى كنيم‏». كلماتى اين چنين از زبان مدرنيست، تراوش مى‏گردد. اما چرا اصلا بايد موعظه‏اى كه با رويه اصلى ارتباط ندارد ارزش بررسى داشته باشد؟ چرا اقتصاددانان بايد بطور تجريدى از اصول استدلال خودشان دفاع كنند. نطق بلاك كاملا تجويزى است و خطابه اقتصاد را مستقيما از فلسفه مى‏گيرد. وى تصريح مى‏كند كه در مورد اعتبار علمى حرف اصلى را پوپر گفته است: «چه پديدارهايى در صورتى كه رخ مى‏دهند ما را به رد كردن يك برنامه پژوهشى هدايت مى‏كنند؟ برنامه‏اى كه نتواند به اين سئوال پاسخ دهد با استاندارد دانش علمى فاصله دارد».**

**موعظه مدرنيسم با واژه شواهد آغاز مى‏شود و مشكل (نيز) از همين واژه شروع مى‏شود. آيا شواهد بايد عينى، تجربى، اثباتى و قابل مشاهده باشد؟ پوپر در كتاب جامعه باز و دشمنانش، مرز جامعه خود را به روان كاوان و ماركسيست‏هابسته است‏به اين دليل كه با مفهوم مدرنيستى «شواهد» موافق نيستند. اما بايد اين مرزها را بر روى فيزيك‏دانان مى‏بست، قطعا در مرحله بعد يك اقتصاددان (نيز) از چنين جامعه فكرى اخراج خواهد شد.**

**ساير علوم از روش‏شناسى مدرنيستى پيروى نمى‏كنند**

**بنابراين اقتصاد بخاطر تمامى ادعاهايش در كهانت علمى، از تصوير علم در ذهن يك فرد عادى متفاوت است. اقتصاددانان بايد خوشحال باشند كه رشته آنها به نحوى ضعيف با اين تصوير تطابق دارد و همانند ساير مطالعات نظير ادبيات، يا سياست‏بيشتر با خطابه جديد همخوانى دارد. به عبارت ديگر اقتصاد آن علمى كه عادت كرده‏ايم در دانشگاهها از اين كلمه (علم)، مراد كنيم نيست. اما واقعا ديگر دانشها نيز چنين نيستند. ساير دانشها و حتى علوم رياضى نيز خطابه هستند. رياضيات براى يك فرد غير وارد، مثال حدى از عينيت، صراحت و اثبات كنندگى است. قطعا در اين جا زيربناى باور خواهد بود. با اين حال استانداردهاى اثبات رياضى تغيير مى‏كند. اخيرا برنامه «ديويد هيلبرت‏» براى نشان دادن اين كه رياضيات بر پايه‏هاى غير قابل ترديد استوار است، خرسند كننده نبوده است. «موريس كلاين‏» اخيرا نوشته است كه اكنون آشكار است كه منظومه غير قابل ابطال استدلال (رياضى) يك توهم عظيم است.**

**(مجددا بايد گفت)، تعريف متقنى از متقن بودن وجود ندارد. يك اثبات در صورتى پذيرفته مى‏شود كه مورد تصويب متخصصان برجسته زمان خود باشد. اما امروزه هيچ استانداردى كه همه جا پذيرفته شده باشد، وجود ندارد. مثال پايه‏اى‏تر اثبات 50 سال پيش «گودل‏» است كه در قالب آن برخى قضاياى حقيقى و قابل بيان در رياضيات غير قابل اثبات است. تجربه واقعى تمامى مكتبها و تجربه واقعى روزانه رياضى دانان نشان مى‏دهد كه حقايق رياضى، نظير ساير انواع حقيقت، ابطال‏پذير و اصلاح‏پذير است.**

**مى‏توان همين را درباره فيزيك گفت. زنجيره كارناپ - پوپر - لاكاتوش - كوهن - فايرابند در تاريخ و فلسفه فيزيك شجره‏اى رو به گسترش از اوج بسيار رسمى مطلق گرايى علمى به قضيه شيرين خطابه آنارشيسم را نشان مى‏دهد. اگر (قرار است كه) اقتصاد نيز از ساير علوم و از فيزيك و رياضيات تقليد كند، بايد خود را رسما در معرض دامنه وسيعى از گفتمان قرار دهد.**

**4- خطابه غير رسمى شايسته است، اما آزمون ناشده است**

**«خطابه اقتصاد سنجى بسيار محدود است‏»**

**خطابه غير رسمى از خطابه رسمى متفاوت است تنها مشكل اين خطابه اين است كه آزمون نشده است. اقتصاددانان معمولا بسيارى از مجموعه‏هايى كه به دانشجويان آموزش مى‏دهند، هنوز بررسى نكرده‏اند. يك مثال خوب رويه معمول در اقتصاد سنجى است. (در اين چارچوب) فرضيه‏هايى درباره بخشى از اقتصاد صادر مى‏شود. سپس اين فرضيه‏ها به صورت خطوط مستقيم مشخص مى‏شوند. مدلهاى خطى به آسانى قابل عمليات رياضى‏اند. خطوط مستقيم با داده‏هاى اشخاص ديگر برازش مى‏شود. تا اين جا خطابه رسمى و روزمره، ذى ربط مى‏باشد. اما با وجود اين، اين دو [داده‏ها و خطابه] از يكديگر فاصله مى‏گيرند. اگر تايج‏برازش معقول باشد، مقاله (به دلايلى كه موضوع اين بررسى نمى‏باشد) مستقيما به ژرنال ارسال مى‏شود. اگر نتايج غير معقول باشد، فرضيه‏ها در يك حلقه تكرارى قرار مى‏گيرد. دانشمند اقتصاد به فرضيه يا تصريحات مدل بر مى‏گردد و آنها را تغيير مى‏دهد تا يك مقاله قابل انتشار حاصل آيد. (17) محصول (مورد نظر) ممكن است ارزشى داشته يا نداشته باشد، اما ارزش خود او از وفادارى به خطابه رسمى كسب نمى‏كند، بلكه آن را نقض مى‏كند.**

**«كريستوفر سيمز» در يك بررسى اعلام مى‏كند كه اسطوره‏اى وجود دارد كه بر مبناى آن گفته شده كه تنها دو مقوله از دانش درباره جهان وجود دارد. [يكى]، مدل، كه نظريه اقتصادى اطمينانى بما عطا مى‏كند، و [ديگر] پارامترها كه درباره آنها چيزى نمى‏دانيم جز آنچه داده‏ها از طريق روشهاى اقتصاد سنجى بما مى‏گويند. در سمينارهاى اقتصادى معمول است كه سخنران يك نتيجه آمارى را ارائه مى‏دهد كه با قواعد اقتصادى اثباتى ابطال‏ناپذير است. و با زمزمه‏هايى [در ميان مستمعان] از قبيل «نمى‏توانم باور كنم‏»، يا «اين حرف معنا ندارد» روبه‏رو مى‏شود. كارگاه آموزشى ميلتون فريدمن در مورد پول در اواخر دهه 1960 و اوايل دهه 1970، نمونه خوبى از اين مورد بود. معمولا نتايج اقتصاد سنجى با باورهاى پيشين [محقق] آلوده مى‏شود. اما تنها وحشت زده شدن در اين رابطه كافى نيست. اگر استدلال اقتصاد سنجى رغبت آور نمى‏باشد، به اين دليل است كه دامنه استدلال [در آن] بسيار محدود است، نه آن كه صراحتى كه در بردارد غلط باشد. استدلالها را بايد وسعت‏بخشيد نه اين كه فقط از آنها دست كشيد.**

**برابرى قدرت خريد، مثالى از خطابه آزمون نشده**

**مثال خوبى از اين كه چگونه خطابه رسمى (در صورت آزمون نشدن خطابه روزمره) مى‏تواند يك متن اقتصادى (بويژه اقتصاد سنجى) را به بيراهه بكشاند، منازعه بر سر برابرى قدرت خريد است. (18) سؤال اين است كه آيا اقتصاد بين‏المللى بيشتر شبيه اقتصاد غرب ميانه است كه در آن شهرهاى «آيوا»، «مديسون‏» و... با قيمت معينى براى كالاها روبه‏رو باشند، يا بيشتر شبيه منظومه شمسى است كه در آن اقتصاد هر سياره مستقل از ديگر سيارات تصور مى‏گردد؟ اگر ديدگاه «شهرآيوا» درست‏باشد، آنگاه قيمتهاى تمامى كالاها در همه جا با در نظر گرفتن نرخهاى ارز با يكديگر حركت مى‏كنند، اما اگر ديدگاه مريخى منظومه شمسى درست‏باشد، متفاوت خواهند بود. اگر ديدگاه «شهرآيوا» درست‏باشد، آنگاه تمامى مدلهاى اقتصاد بسته (در سطح كلان) چه كينزى يا پول گرا يا انتظارات عقلايى غلط خواهد بود. اگر ديدگاه مريخى درست‏باشد، آنگاه اقتصاددانان مى‏توانند به آزمون ايمان اقتصاد كلان در مقابل تجربه آمريكا از زمان جنگ اقدام كنند.**

**بنابراين اين سؤال كه آيا قيمتها در سطح بين‏اللملى كاملا با هم مرتبط هستند، مهم است. خطابه رسمى ترديد زيادى درباره آنچه براى پاسخ دادن لازم است، فروگذار نكرده است: «داده‏هاى مربوط به قيمتها در ايالات متحده و كانادا را جمع‏آورى كنيد و... خوب.. . فرضيه را آزمون كنيد (آن را به روشى ارتدكسى از فرضيه‏هاى مرتبه بالا استخراج كنيد، از داده‏هاى عينى استفاده كنيد، تنها به واقعيات قابل مشاهده نگاه كنيد، آزمايش را تا حد امكان كنترل كنيد الى آخر). تعداد زيادى از اقتصاددانان اين كار را كرده‏اند. نيمى از آنها نتيجه گرفته‏اند (كه) برابرى قدرت خريد عمل مى‏كند. نيمى ديگر نتيجه گرفته‏اند، شكست مى‏خورد.**

**دقيق‏ترين آزمون از برابرى قدرت خريد كه در ذهن آموزش ديده از خطابه رسمى جرقه مى‏زند، برازش قيمت در آمريكا (قيمت فولاد، يا همه كالاها) در مقابل قيمت متقابل خود در خارج با در نظر گرفتن نرخ ارز است - اگر ضريب شيب برابر يك باشد، گفته مى‏شود فرضيه برابرى قدرت خريد تاييد مى‏شود و گرنه خير. كراويس و ليپسى (دو تن از اقتصاددانان) اين را انجام داده‏اند. ولى نتيجه خطابه مربوطه آنها را ناراحت‏ساخته است. آنها نتيجه مى‏گيرند كه: «در قالب يك قضاوت عمومى نظر خود را اين طور ابراز مى‏داريم كه نتايج از نظريه ساختار بين‏المللى قيمت كاملا يكپارچه دفاع نمى‏كند». البته نمى‏گويند قضاوت عمومى چيست و يا چگونه بايد آن را تشخيص داد. هدف يك خطابه اقتصادى صريح بايد ارائه راهنمايى باشد. (19)**

**5- خطابه اقتصاد يك موضوع ادبى است**

**حتى يك مدرنيسم از ادوات ادبى استفاده مى‏كند و بايد بكند. بنابراين درك اين كه خطابه رسمى ممكن است مورد شك باشد، دلايل بررسى چگونگى استدلال كردن اقتصاددانان را مطرح مى‏كند. خطابه معمولى (روزمره) كه خطابه رسمى آن را تيره كرده است، اقبال شايسته‏اى پيدا نكرد. قابل ملاحظه است كه جورج استيگلر يكى از پيشتازان مدرنيسم در اقتصاد، قيد و شرطهاى خودش را درباره خطابه اقتصاد ابراز مى‏دارد. وى مى‏گويد، خطابه، خطابه صرف است; يك بازى صرف براى كمك به لذت نفس است و اگر اقتصاددانان هوشيارانه به تنوع استدلالهايشان نظر مى‏كنند، مى‏توانند بهتر عمل كنند. اين تنوعها پيش درآمد مطالعه كاملترى است. مطالعه‏اى كه مى‏تواند نمونه هايى از استدلال اقتصادى را كالبد شكافى كند كه بر مبناى يك روش فلسفى و ادبى خواننده را قانع نمايد.**

**نقطه آغاز مى‏تواند مقولات خطابه كلاسيك يعنى تقسيم بندى ارسطو باشد. خطابه در اين تقسيم بندى شامل، ابداع، آرايش، تحول و اسلوب، اثبات مصنوعى (استدلال آورانه) (20) و غير مصنوعى (يعنى واقعى)، قياس، تمثيل و نظائر آن مى‏باشد. نقطه خوب مى‏تواند رويه نقادان مدرن ادبى باشد. دو صفحه از كتاب مبانى اقتصاد ساموئلسون بطور تصادفى انتخاب شده كه براى نشان دادن نكته مورد نظر كافى است.**

**1- در آغاز يك فرم رياضى ارائه مى‏دهد كه نتايج تفصيلى ايستاى مقايسه‏اى از طريق آن قابل حصول است. يك حالت ويژه به عنوان تمرين به خواننده واگذار شده كه در واقع سنت‏خطابه‏اى رياضيات كاربردى براى هدايت ذهن خواننده است. رايحه‏اى از سلطه رياضى براى نفوذ كتاب مهم است. اين مخالف فروتنى نويسندگان وقت انگليسى (مهمتر از همه هيكس) است كه رياضيات را به ضمائم ارجاع مى‏دهند. مهارت ساموئلسون در رياضيات خود استدلالى اقناع كننده است. در حوالى سال 1983 براى يك اقتصاددان اين طور به نظر مى‏رسد كه كسانى كه مهارت در ماتريسهاى افراز شده بدست آورده‏اند بايد يك اقتصاد بزرگ را اداره كنند. (21)**

**2- شش مورد توسل به مرجع وجود دارد. اغلب توجه به مرجع را بدترين نوع خطابه صرف مى‏دانند، اما همانند اين جا استدلالى عادى و اغلب مشروع بشمار مى‏رود. هيچ دانشى بدون آن نمى‏تواند پيشرفت كند زيرا هيچ دانشمندى نمى‏تواند هر استدلال قبلى را از نو ارائه كند. ما بر شاخ غول ايستاده‏ايم و اين استدلالى كاملا مشروع و اقناع كننده است.**

**3- چندين جا، فرضها حذف شده‏اند، حذف فرضها كاركرد اقتصاد جديد براى زايش متون است. فرض حذف شده ديگر شاهد مدرنيستى بشمار نمى‏رود. ساموئلسون دقت دارد كه به وجه شرطى نظريه بچسبد.**

**4- چندين بار به يك اقتصاد فرضى توليد كننده اسباب بازى متوسل شده كه از آن نتايج عملى استخراج كرده است.**

**5- سرانجام، وى يك مورد به تمثيل و (استعاره) پناه برده است: اصطكاك معامله، ما به التفات بازده و جريان يافتن اوراق بهادار مثالهاى غير صريح از نوشته او است كه استعماره‏هاى زنده و يا نيم مرده‏اى هستند. با اين حال تمثيل و استعاره (نظير ديگر قطعات ساموئلسون) در مرامنامه رسمى جايى ندارد.**

**اغلب ادوات اندكى شناخته شده‏اند**

**دامنه گفتمان اقناع كننده در اقتصاد وسيع و در عمل قدرتمند است هر چند در برداشتها و تصورات ناديده گرفته مى‏شود. در وسيع‏ترين سطح، رويه بحث اقتصادى اغلب شكل استدلال حقوقى بخود مى‏گيرد. زيرا همانطور كه «بوث‏» مى‏گويد: «رويه‏هاى حقوقى قانونمند كردن فرايندهاى عقلانى است كه ما در همه جنبه‏هاى زندگى (حتى دانش) از آن تعقيب مى‏كنيم‏». براى نمونه، اقتصاددانان، شبيه قضاوت، با مثال به استدلال مى‏پردازند. جزئيات اقامه دعاوى در حقوق اقتصادى با روش رسمى علم ارتباط چندانى ندارد. بدون خودآگاهى از خطابه عادى، اين دعاوى به نحو نادرستى سليقه بندى خواهند شد. به عنوان مثال اين گزاره اقتصادى كه «اقتصاد اساسا رقابتى است‏» ممكن است دعوتى باشد (به اين معنا) كه به اقتصاد به اين شكل نگاه كنيم، زيرا حالتى روشنگر است. معادله MV PT جمله به جمله شبيه معادله وضعيت‏يك گاز ايده‏آل در شيمى است. (22) مى‏توان عليه هر دو دليل اقامه كرد، اما استدلال عليه آن، ظرفيت و صلاحيت روشنگرى آن را منكر خواهد شد و نه حقيقت مدرنيستى آن را.**

**يك استدلال رايج ديگر در اقتصاد كه شانى در خطابه رسمى ندارد، سازگارى فلسفى است. اگر فرض كنيد بنگاه منحنى هزينه خود را مى‏شناسد طبيعى است فرض كنيم، تابع توليد خود را نيز مى‏شناسد. استدلال غير صريحى كه با عبارتى نظير «طبيعى است فرض كنيم‏» در حقيقت‏خصيصه گفتمان فلسفى است. مثالى از خطابه اقتصاد، مقوله «شبيه سازى‏» است. اقتصاددانان بطور رايج استدلالهايى براى اهميت اين يا آن متغير را با نشان دادن توان آن در يك مدل بوسيله برآوردهايى از پارامترها اقامه مى‏كنند. هر چند اين كار رايج است، اما كتابها و مقالات كمى به تفسير آن پرداخته‏اند. به همين ترتيب است كه دانشجويان، اقتصاد سنجى را با مطالعه مثالهايى از آن ياد مى‏گيرند، [با وجودى كه ] راه بدى نيست، اما براى برقرارى بنيان استدلال، راه خودآگاهانه‏اى هم نيست[لذا شبيه سازى اقتصادسنجى حداقل در مرز خودآگاهى است].**

**6 - اقتصاد بشدت استعاره‏اى است (مدلها استعاره‏اند)**

**اما نمونه هايى از خطابه اقتصاد كلا خارج از مرز خودآگاهى قرار مى‏گيرند. اين مورد استعاره، استعاره‏هاى اقتصادى است. گفتن اين كه بازار را مى‏توان با منحنيهاى عرضه و تقاضا نشان داد، كمتر از اين استعاره نيست كه بگوئيم: «وزش باد از غرب رايحه‏اى از وجود پاييز است‏». مثال واضح‏تر نظريه بازيها است كه خود اين نام نيز استعاره است. [در مطالعات و متون اقتصاد رسمى] گفته مى‏شود، جهان شبيه يك مدل پيچيده است و اندازه‏گيرى آن شبيه يك متغير كمكى است. گفته مى‏شود مدل پيچيده يك مدل ساده براى تفكر واقعى است. گفته مى‏شود مدل شبيه يك مدل اسباب بازى است كه به راحتى مى‏توان آن را در ذهن افراد دستكارى كرد.**

**استعاره در اقتصاد وسيله تزيين نيست**

**اغلب استعاره را يك زينت صرف مى‏دانند. از زمان ارسطو تا دهه 1930 نيز ناقدان ادبى آن را به اين طريق و يك مقايسه تفريحى تصور مى‏كردند كه مى‏تواند احساس را تحت تاثير قرار دهد، اما براى تفكر ضرورى بشمار نمى‏رود. [وقتى] مى‏گوييم «انسان حيوان است‏» اين يك مفهوم است، اما مى‏توانيم سؤال كنيم به كدام روش انسان را حيوان تصور مى‏كنيم، اين جا پيرايه‏ها را كنار مى‏گذاريم تا معناى ناب آشكار گردد. اكنون مشخص شده كه ترديد در مورد استعاره بيجا و حتى زيان آور است. خود ايده كنارزدن استعاره خود نوعى استعاره است. شايد خود تفكر هم استعارى است و شايد كنارزدن استعاره به معناى كنار زدن تفكر باشد. جراحى كردن رشد استعاره بدتر كردن اصل بيمارى است.**

**سؤال اين است كه آيا تفكر اقتصادى استعارى است‏يا خير؟ [براى روشن شدن اين امر] به مقايسه موضوعاتى از اقتصاد با موضوعات غير اقتصادى مى‏پردازيم. [به عنوان مثال]، «كشش‏» زمانى يك لطيفه خوش‏آيند ذهن بوده [حالا يك موضوع مهم اقتصادى است]. «بحران‏» افسردگى آور بود، «تعادل‏» اقتصاد را به صورت يك سيب در يك سبد مقايسه مى‏كرد. «رقابت‏» ذهن را به ياد مسابقه اسب دوانى مى‏انداخت. «گردش پول‏»، چرخش قطعات كاغذ را مجسم مى‏كرد. [ملاحظه مى‏شود كه] بسيارى از واژگان اقتصادى استعاره هايى بوده كه از حوزه‏هاى غير اقتصادى اخذ شده‏اند.**

**از ميان استعاره‏هاى اقتصاددان معروف «گرى بكر»، اين است كه بچه‏ها را كالاى بادوام ذكر مى‏كند. ترجمه ادبى آن اين خواهد بود كه بچه هزينه بردار است و براى مدتى طولانى دوام مى‏آورد. تعمير و نگهدارى آن گران تمام مى‏شود و يك بازار دست دوم ناقص دارد. (23) بچه شبيه كالاى بادوام مثل يخچال از خود عقيده‏اى ندارد. ترجمه ادبى يك استعاره مهم هرگز پايان نمى‏يابد. اما صرفا آبستن بودن استعاره‏هاى اقتصادى نيست كه آنها را براى تفكر اقتصادى به وسيله‏اى مهم تبديل مى‏كند. ريچاردز [نقاد معروف ادبى] مى‏گويد استعاره صرفا حقه‏اى زبانى نيست‏بلكه استقراضى است ميان انديشه‏ها و گفتگوى متقابل آنها و داد و ستدى است ميان متون. نكته علم اقتصاد از زمان اسميت‏به اين طرف اين بوده است كه پر از «كروزو»هاى معامله‏گر و متفاوت است. استعاره «سرمايه انسانى‏» گرى بكر نشان مى‏دهد كه چگونه دو مجموعه ايده كه هر دو از درون اقتصاد اخذ شده‏اند، مى‏توانند با مبادله معنى، يكديگر را معين سازند. سرمايه انسانى كه به مهارت انسانى مى‏پردازد، بطور قابل ملاحظه‏اى با حوزه‏اى كه به سرمايه گذارى در ماشين مى‏پردازد، متحد مى‏باشد. با اين كار انديشه‏ها در هر دو حوزه بهبود يافته است.**

**استعاره‏هاى اقتصادى، شعر اقتصادى را مى‏سازند**

**آنچه در استعاره اقتصادى موفق است، همان چيزى است كه در شعر موفق است و به روشى مشابه تحليل مى‏شود. تعداد كمى انكار مى‏كنند كه اقتصاددانان كرارا از زبان نمادين استفاده مى‏كنند. هر چه موضوع دشوارتر باشد، زبان خيال انگيزتر است. مثلا يك صاحب نظر ادبى كه در آمار و رياضى نيز متبحر باشد و به نشريه «اكونو متريكا» (24) مراجعه كند، از استعاره‏هايى كه او را فرا مى‏گيرد، گيج مى‏شود و در سرزمين كنايه گم خواهد شد. كنايه صرفا استعاره‏اى دنباله دار است و تمامى اين نمادها نوعى تمثيل و يا سرائيدن داستان هستند.**

**واژه داستان در حقيقت در اقتصاد رياضى يك معناى فنى دارد، هر چند كه تنها در سمينارها بكار مى‏رود و نه در مقالات. داستان به معناى مثالى دامنه دار از استدلال اقتصادى زير بنايى رياضى دارد و اغلب روايت‏ساده شده‏اى از وضعيت جهان واقعى است كه رياضيات مى‏خواهد آن را توصيف كند. اين يك كنايه است كه به نمادگرايى كشيده شده است. نظريات ادبى داستان سرايى مى‏تواند اقتصاددانان را درباره خدمات يك داستان آگاه‏تر سازد. در اين جا داستان تعديل كننده است و رياضيات موضوع مى‏باشد.**

**حتى استدلال رياضى نيز استعاره‏اى است**

**سؤال حساس اين است كه آيا رياضيات نيز استعاره‏اى است‏يا خير. اگر استعاره‏اى نيست، انسان مى‏تواند براى مثال عنصر استعاره د رگفتارهاى زبانى درباره كارگزاران اقتصادى و يا دست نامريى را تاكيد كند و در عين حال استدلال كند كه رياضيات مى‏تواند از چنين تخيلاتى در گذرد. اما نظريه‏پردازى رياضى در اقتصاد، استعاره‏اى و ادبى است. به عنوان مثال يك حالت نسبتا ساده يعنى تابع توليد را در نظر بگيريد. سرمايه كل و نيروى كار [عناصر درون تابع] خود استعاره‏اى هستند (25) .هويت استعاره‏اى اين ايده‏ها براى مبدعان آنها در قرن 19 آشكار بود. استعاره‏اى در دهه 1960 در كمبريج تحقق يافت. با وجودى كه نزاع كمبريج‏به همراه استدلالهاى رياضى و اقتصادى (و ارتباط آنها) بود، اما سؤالات مهم مربوطه، استعاره‏اى بودند. [مثلا نمونه سؤالات چنين بودند]، آيا اين امر روشنگر است؟، آيا رضايت‏بخش است؟، چگونه با شعر اقتصادى مقايسه مى‏شود؟ و... دو طرف نزاع پس از جدال فراوان بدون اتخاذ تصميم، خسته شدند. دليل اين كه تصميمى حاصل نشد اين بود كه سؤالات جنبه ادبى داشت نه رياضى و آمار. استمرار حيات «تابع توليد كل‏» و «اقتصاد كل‏» كه مورد تاكيد مكتب كمبريج‏بود سرى عظيم بود.**

**اگر اقتصاددان فراموش كند كه تابع توليد يك استعاره است و سپس آن را نيز انكار نمايد و به صحبت درباره آن ادامه دهد اين خود اطناب است. لويس اديب در سال 1939 دو نتيجه در باب استعاره را خاطر نشان ساخت، نخست اين كه: فرار از استعاره زبانى به استعاره رياضى فرار نيست. دوم اين كه: معنا در هر تركيب معين نسبت معكوس با اعتقاد مؤلف درباره تحت اللفظى بودن [متن] دارد. اقتصاددانى كه به صورت تحت اللفظى درباره منحنى تقاضا، درآمد ملى يا ثبات اقتصادى صحبت مى‏كند، صرفا مشغول قواعد نحوى مى‏باشد. اگر اقتصاددانان يك واقعيت اجتماعى را با يك نقشه مقايسه نكنند، فكر نخواهند كرد كه: هرگز منحنى تقاضا را لمس نكرده‏اند و حالا به همگى خواهند گفت: بيشتر ترجيح مى‏دهيم يك منحنى تقاضا را لمس كنيم تا رسم كنيم.**

**تفكر ادبى دو فرهنگ را مجددا متحد مى‏كند**

**بنابراين استعاره براى تفكر اقتصادى، حتى صورى‏ترين نوع تفكر اقتصادى ضرورى است، هر چند ممكن است كسى هنوز شك داشته باشد كه آيا اين واقعيت اهميت دارد يا خير. بقول اقتصاددان و اديب معروف الكساندر «كرشنكرن‏» ترجمه شعرهاى «پوشكين‏» توسط «ناباكوف‏» را مى‏توان مطالعه كرد اما نمى‏توان خواند. خود آگاهى از استعاره در اقتصاد از بسيارى جهات يك پيشرفت است. «ريچارد واتلى‏» مفسر تجارت آزاد و مؤلف اثرى استاندارد در قرن 19 درباره «عناصر خطابه‏» توجه ما را به استعاره دولت همچون يك فرد جلب مى‏كند. [كه در قالب تشريح اين استعاره] دولت مانند يك فرد از تجارت نفع مى‏برد.**

**به علاوه استعاره جهت‏گيريهاى ذهنى‏اى بوجود مى‏آورد كه بهتر در معرض استدلال و تحت كنترل آن قرار مى‏گيرد. در استعاره‏هاى ايدئولوژيك رايج ميان احزاب، اين نكته آشكار است. [ در قالب رفتارهاى احزاب] دست نامريى به حدى مجسم و حقيقى است كه ممكن است اثر آن را بدون اعتراض قبول كنيم؟ گفتارهاى سرمايه دارى به حدى شگفت آور و دقيق است كه ممكن است وجود آنها را بدون تحقيق قبول كنيم. (26) استعاره اقتصاد حجيت علم و اغلب ادعاى خنثى كردن امور اخلاقى را مى‏رساند. «بهره‏ورى نهايى‏» عبارتى ساده و بى آلايش و يك استعاره دقيق رياضى است كه قدرتمندترين بخش توصيف اجتماعى را در بردارد. اما با خود رايحه‏اى از حل شدن مساله اخلاقى توزيع درآمد در يك جامعه را دارد كه در آن مردم بجاى توليد تنهايى با يكديگر همكارى مى‏كنند. البته اين امر براى اقتصاددانانى كه رسميت توزيع را ناشى از رقابت مى‏دانند، عصبانى كننده خواهد بود. اما بهتر است تصديق كنيم كه استعاره‏ها در اقتصاد مى‏توانند چنين پيام سياسى را هم حمل كنند.**

**در نهايت اهميت استعاره و ساير طرحهاى استعاره‏اى در استدلال اقتصادى به اين نحو بيان مى‏شود: شيوه‏هاى استدلال اقتصاددانان و ساير دانشمندان و منبع اقناع آنها (به عنوان مثال استعاره) تفاوتى [اساسى] با نطقهاى «سيسرو» و يا داستانهاى «هاردى‏» ندارد. اين خبر خوبى است. اين به همانگونه‏اى است كه «بلك‏» از «كهن الگو» سخن مى‏گويد: «ماكس بلك‏» در بحث از «كهن الگو» به عنوان استعاره‏اى دامنه دار از علم مى‏نويسد: هنگامى كه درك مدلهاى علمى و كهن الگوها به عنوان بخش معتبر و خوشنام فرهنگ علمى، تلقى مى‏شود، شكاف ميان علوم [طبيعى] و علوم انسانى تا حدودى پر مى‏شود. (27)**

**7 - نترسيد، بديل مدرنيسم ناعقلانى گرى نيست**

**اكنون روشن خواهد شد كه عينيت اقتصاد كمتر از حد ارزيابى شده و مهمتر از آن كمتر از حد بيان شده است. دانش زاينده اقتصاد كمتر نسبت‏به آنچه مايكل پولانى مى‏گويد (كه نوعى عقلانى‏گرى علمى است كه اجازه مى‏دهد تنها گزاره‏هاى صريح و مبتنى بر داده‏هاى ملموس باور شوند. كه اين داده‏هاى ملموس با استناج صورى استخراج مى‏شوند و در معرض آزمونهاى مكرر قرار مى‏گيرند) بستگى دارد. [بلكه] خطابه اقتصاد آنچه را كه اكثر اقتصاددانان درباره غنا و پيچيدگى استدلال اقتصادى مى‏دانند، اما آزادانه بيان نكرده و به صراحت‏بررسى نمى‏كنند، آشكار مى‏سازد.**

**با اين حال دعوت به خطابه، دعوت به ناعقلانى‏گرى در استدلال نيست. بلكه كاملا برعكس دعوتى است‏به ترك ناعقلانى گرى مربوط به دامنه‏هايى كه بطور مصنوعى استدلال را محدود مى‏كنند و حركتى است‏به سوى عقلانيت اقامه استدلال، همانند موجودات انسانى. خطابه، استدلالى را كه اقتصاددانان به هر حال (در تاريكى) اقامه مى‏كنند، سرگشاده مى‏كند (اقتصاددانان در تاريكى اقامه مى‏كنند، زيرا خطابه‏هاى مختلف رسمى آنها را همچنان گرفتار تاريكى جهل باقى مى‏گذارند).**

**اتهام ناعقلانى گرى به آسانى از دهان مراجع روش شناختى بيرون مى‏آيد. ديدگاه [واقعى و اصلى] اين است كه استدلال خارج از معرفت‏شناسى تنگ و تاريك مدرنيستى اصلا استدلال بشمار نمى‏رود. به عنوان مثال «مارك بلاگ‏» به فاى رابند و كتاب او (بر ضد روش) اين اتهام را وارد مى‏آورد كه: «بجاى فلسفه علم، فلسفه قدرت گل را مى‏نشاند». معمولا درخشندگى و [برجستگى] فاى رابند چنين جملات بى ربطى را هم نصيب او مى‏ساخت. اما «استفان تولمين‏» و مايكل پولانى چيزى نبودند جز افرادى كاملا عقل‏گرا. اما بلاگ آنها را با فاى رابند يك كاسه مى‏كند و به فاى رابندگرايى حمله مى‏كند. در سطح بالاتر از مهارت فلسفى، ايمره لاكاتوش در كتاب روش‏شناسى برنامه‏هاى تحقيق علمى، كرارا پولانى، كوهن و فاى رابند را به ناعقلانى گرى متهم مى‏كند. [وى] مواردى را كه آنها گاهى پرخاشگرانه عليه عقل گرايى انعطاف‏ناپذير ذكر مى‏كنند، مورد تاكيد قرار داده و مواردى را كه با ملايمت‏به نفع عقلانيت وسيعتر به بيان مى‏گذارند، ناديده مى‏گيرد. اين [يك] تاكتيك قديمى است. ريچارد رورتى مى‏گويد: «اتهام نسبى‏گرى و ناعقلانى گرى كه زمانى عليه «ديويى‏» صورت گرفت، صرفا بازتابهاى دفاعى ناسنجيده سنت فلسفى بود كه آن را مورد حمله قرار مى‏داد. موضعى كه مخالفان ديويى، پولانى، كوهن و بقيه مى‏گيرند اين است كه: «اگر انتخاب بين علم و ناعقلانى‏گرى مطرح باشد، ما علم را انتخاب مى‏كنيم.» اما اين، انتخاب نيست .**

**بربرها به دروازه نرسيده‏اند**

**با اين حال هنوز ترديد باقى مانده است. اگر اين نظر را كه «اقتصاد سنجى به خودى خود يك روش علمى در اقتصاداست‏»، ترك كنيم، اگر بپذيريم كه استدلالهاى ما محتاج استانداردهاى مقايسه‏اى است; اگر موافق باشيم كه دانش شخصى به انواع مختلف، تا حدى بر دانش اقتصاد نقش دارد; اگر با چشم ادبى به استدلال اقتصادى نگاه كنيم، آيا دانش را به دشمنانش واگذار نكرده‏ايم؟ آيا سياست‏يا هوس درباره مسائل علمى تصميم نخواهند گرفت؟ آيا قواعد روش علمى ديوارى در مقابل تهديدهاى عدم عقلانيت و مرجعى‏گرى عليه تحقيق نخواهند بود؟ آيا بربرها به دروازه نرسيده‏اند؟**

**اين ترس، ترسى قديمى و پايدار است. در دوران كلاسيك بخشى از منازعه ميان فلسفه و خطابه بود كه به طريقى غير دوستانه، مثل تصوير سفسطه‏گران در محاورات افلاطون، به چشم مى‏خورد. «سيسرو» خود را فردى مى‏دانست كه اين دو را جمع كرده است. از يك طرف گرايش خطابه به دفاع پوچ را مانع شده و از طرف ديگر گرايش فلسفه به نظر ورزى بى فايده و غير انسانى را. مساله كلاسيك اين بود كه خطابه، فنى قدرتمند براى اهداف شيطانى و قدرت اتمى جهان كلاسيك بود و از تكثير آن نگران بودند. راه حل اين بود كه تاكيد شود، خطيب، نيك سيرت و با هوش باشد. «كاتو» او را مردى نيك سيرت با مهارت سخنورى و ايده‏آل سيرويى تعريف مى‏كرد. «كينتيليان‏» يك قرن و نيم بعد از سيسرو گفت: «كسى كه بخواهد يك خطيب باشد، نه تنها بايد ظاهرا مردى نيك سيرت بنظر برسد، بلكه نمى‏تواند خطيب باشد مگر واقعا نيك سيرت باشد». مساله كلاسيك براى يك مدرنيست كه به خوبى مى‏داند، رگرسيون، راديو، كامپيوتر، آزمايش، يا هر يك از روشهاى مقدس شده اقناع مى‏تواند به صورت روشهاى نيرنگ بكار رود (و بكار نيز مى‏رفته)، عجيب به نظر مى‏رسد.**

**وابستگى قرن بيستمى به قواعد محدودكننده تحقيق يك مساله آلمانى را حل مى‏كند. در امپراطورى آلمان و رايش، لازم بود در صورتى كه كارى نخواهد بدون دخالت‏سياسى انجام گيرد، جداكردن واقعيت از ارزش در علوم رواج يابد. فلسفه نظرى آلمان، به نحوى كه مى‏شنويم راه علاج با «اثباتى‏گرايى منطقى‏» را به ميان نهاد. با اين حال، عادات آلمانى به دنيايى كاملا متفاوت سرازير شد. گفته مى‏شود، اگر بخواهيم از هرج و مرج ترسناك اجتناب كنيم، نمى‏توانيم هر دانشمندى را به روش‏شناسى علم خود تبديل كنيم. بايد يك روش يكنواخت و دقيق وضع كنيم تا مانع توسل دانشمندان به جنايات تمثيلى و ادبى در كمك به ايده‏هاى خود شويم. خود ما مى‏توانيم آزادى روش شناختى داشته باشيم، اما ديگران نمى‏توانند.**

**اين استدلال عجيب و مرجعى گرانه و به نحوى آزارنده، به استدلالى چون استدلال مقامات لهستانى عليه همبستگى مقامات شيليايى در مقابل سياستهاى آزاد مشابه است. عجيب است كه مى‏شنويم، روشنفكران آن را اقامه مى‏كنند. شايد ديدگاه سطح پايين بازى آزادانه ايده‏ها از تجربيات دانشكده‏اى، ناشى شده باشد: نتايج دموكراسى دانشگاهى محققا استدلال چندان بدى به نفع مرجعى‏گرى محسوب نمى‏شود (حداقل تا آنجا كه با دقت‏بيشترى به نتايج مرجعى‏گرى بنگريم). هر چند قطعا بديل قواعد كوركورانه مدرنيستى، غوغاى ناعقلانى گرى نيست، بلكه مجموعه‏اى از پژوهشگران روشنفكر هستند كه احتمالا هنگامى كه آزاد باشند كه استدلالهاى واقعا مربوط به موضوع را انجام دهند، روشنفكرتر مى‏شوند.**

**دليل مناسبى وجود ندارد [كه] گزاره‏هاى علمى را به جاى احكام موجه طلب كنيم**

**اعتراض عمده ديگر به علم اقتصاد خطابه‏اى، چندان بدبينانه نيست. اين ديدگاهى درخشان است كه به دانش علمى از نوع مدرنيستى به زحمت مى‏توان دست‏يافت‏يا حتى اين كار غير ممكن است، اما اگر براى رسيدن به آن، حتى با روش ضعيف خود تلاش كنيم، خير آسمانى و زمينى دارد. بايستى استانداردى از حقيقت فراتر از خطابه اقناعى داشته باشيم تا به آن متوسل شويم. در نمودار زير تمامى گزاره‏هاى ممكن درباره جهان به گزاره‏هاى عينى، ذهنى، اثباتى و هنجارى، علمى و انسانى و سخت و نرم تقسيم شده‏اند. مدرنيستها تصور مى‏كنند، جهان را مى‏توان به خوبى با اين خطوط تقسيم كرد. (28)**

**وظيفه علم جابجايى خط است**

**علمى/ انسانى**

**واقعيت/ نظر**

**عينى/ ذهنى**

**اثباتى/ هنجارى**

**اكيد/ سست**

**دقيق/ مبهم**

**اشياء/ كلمات**

**شناخت/ شهود**

**سخت/ نرم**

**مطابق نظر روش شناس مدرنيست، وظيفه دانشمند اين نيست كه تصميم بگيرد كه كدام گزاره براى فهم و تغيير جهان سودمند است، بلكه دسته بندى آنها به علمى و غير علمى و كشاندن هر چه بيشتر از آنها به بخش علمى است. اما چرا؟ تمامى شارحان و ره پويان فلسفه مدتها براى كشيدن خط فاصلى ميان گزاره‏هاى علمى و ديگر گزاره‏ها زحمت كشيده و براى مثال درباره اين كه آيا مى‏توان ستاره‏شناسى و تنجيم را از علم اخترشناسى جدا كرد، نگران بودند. اين فعاليت عمده نهضت اثباتى‏گرى در طول يك قرن بود.روشن نيست كه چرا هر فردى در انجام اين كار با مشكل مواجه بود. مردم به طرق مختلف از اشياء اقناع مى‏شوند كه در مورد اقناع اقتصادى اين نكته نشان داده شده است. روشن نيست چرا بايد در كشيدن خطوطى در نقشه‏هاى ذهنى ميان يك طريق و طريق ديگر به خود زحمت دهند.**

**مدرنيستها مدتها با اين شرم سارى دست‏به گريبان بودند كه استعاره، مطالعه موردى، تربيت، مرجعيت، درون نگرى، سادگى، تقارن، الهيات و سياست، تحت عنوان مقام كشف، همانطور كه مردم عادى را اقناع مى‏كند، دانشمندان را نيز اقناع مى‏كند. اعتقاد اين است كه طريق كشف دانشمند از فرضيه‏ها، از مقام توجيه (يعنى اثبات نوع مدرنيستى فرضيه‏ها) جداست. نوشته توماس كوهن درباره اين موضوع معما گونه به نظر مى‏رسد: «من كه از چشمه اين تمايز و ديگر تمايزهاى نظير آن آبخورى داشتم، به زحمت مى‏توانستم از تاثير و نيروى آنها اطلاع بيشترى داشته باشم. سالها آنها را چيزى مى‏دانستم درباره ماهيت علم. هنوز تلاش من در كاربست آنها، حتى بطور خام، آنها را بسيار عجيب مى‏نماياند.»**

**ادعاى روش شناس اين است كه نهايتا تمام دانشها را مى‏توان به بخش عينى و سخت نمودار (ياد شده) كشانده در نتيجه در تاييد اين كه گزاره‏ها واقعا علمى هستند، تاكيد زيادى بر ابطال گرايى تصديق‏پذير و آزمون آن به عمل آمده است. استاندارد علمى [مورد نظر] از نوع دكارتى است كه مى‏توانيم [بر مبناى آن] تنها چيزهايى را موجه بدانيم كه نتوانيم در آن ترديد كنيم. اما حتى اين استاندارد عجيب نيز در حقيقت‏به كار نمى‏رود: آزمون تصديق‏پذير اما از لحاظ عملى غيرممكن، حيثيت آزمون واقعى را بدون تحمل زحمات بدست مى‏آورد. اين اقدام همانند اقدامى است كه جبران واقعى افراد خسارت ديده در حركت پاراتويى را با جبران فرضى پرداخت نشده آزمون هيكس - كلدور بطور اخلاقى مساوى مى‏داند و اين محل ترديد است. (29)**

**نكته اين است كه نمى‏توان با دانستن اين كه يك ادعا از كدام بخش علمى يا انسانى مى‏آيد، اظهار داشت آن ادعا اقناع كننده ست‏يا خير. تنها در تفكر درباره آن مى‏توان گفت اقناع كننده است. تمامى تحليلهاى رگرسيونى از تمامى استدلالهاى هنجارى اقناع كننده‏تر نيست و تمامى آزمايشهاى كنترل شده نيز از تمامى درون بينى‏ها، اقناع كننده‏تر نخواهد بود. متفكران اقتصادى نبايد بر عليه گزاره‏هاى مبتنى بر سرچشمه‏هاى نژادى، كيش يا معرفت‏شناسى، تبعيض قائل شوند. برخى گزاره‏هاى ذهنى، نرم و مبهم وجود دارند كه از برخى گزاره‏هاى عينى، سخت و دقيق، اقناع كننده‏تر هستند.**

**براى نمونه، قانون تقاضا را در نظر بگيريد. اقتصاددان بهتر از اين كه او يا هر فرد ديگرى در مورد سن گيتى اقناع شود، قانع مى‏شود كه در صورت دو برابر شدن قيمت روغن از آن كالا كمتر خريدارى خواهد كرد. معقول است كه تصور كنيم او درباره اين موضوع بهتر از اين كه زمين دور خورشيد مى‏چرخد، اقناع گردد. زيرا چون وى اختر شناس نيست كه از آزمايشات مربوطه دانش مستقيمى داشته باشد، [بلكه] حقايق اخترشناسى را از مراجع مورد اعتماد دريافت مى‏كند. منبع مورد اعتماد علم است اما در هر حال مصون از خطا نيست. او واقعيت اقتصادى را بيش از همه از نگريستن به درون خود و كشف آن در آن جا بدست مى‏آورد. رسم خطابه رسمى برعكس اين است، نه به اين دليل كه قانون تقاضا خوب پيش بينى كرده يا آزمون آمارى را كه به آن باور دارد، از سر گذرانده باشد. ممكن است گفته شود، مردم مى‏توانند درباره معناى ضريب رگرسيون، توافق داشته باشند، اما نمى‏توانند در مورد خصيصه درون بينى خود به توافقى برسند. حتى اگر اين ادعا درست‏باشد (كه نيست)، چنانچه درون بينى اقناع كننده بوده و ضريب رگرسيونى (كه دچار مشكلات شناسايى و خطاهاى متغيرها است) نباشد، [در آن صورت] نتيجه رگرسيونى براى كنار گذاشتن درون بينى، استدلال ضعيفى است. دقت، مربوط به واريانس كم در تخمين است، اما اگر تخمين بشدت تورش دار باشد، چيزى را افاده نخواهد كرد.**

**يك حالت‏حدى كه براى استدلال حاضر چندان ضرورى نيست، به روشن شدن اين نكته كمك مى‏كند. شما بهتر از اين كه قانع شويد تورم هميشه يك پديده پولى است، قانع خواهيد شد كه عمل جنايت اشتباه است. اين جمله فقط مى‏گويد كه هر كدام در حوزه خود و لذا منوط به روشهاى اقناع صادقانه (مناسب خود)، درست‏بشمار مى‏رود، اما يكى از آنها قطعيت‏بيشترى نسبت‏به ديگرى دارد. ما بر مبناى آنچه ما را قانع مى‏سازد، باور داريم و عمل مى‏كنيم، نه آنچه اكثريت قضات بد انتخاب شده را قانع مى‏سازد. بلكه آنچه افراد تحصيل كرده‏تر تمدن ما و مردم بسيار ذى نفوذ در حوزه ما را قانع مى‏سازد. تلاش براى فراتر رفتن از استدلال اقناع كننده، اجازه دادن به معرفت‏شناسى است كه اقناع معقولانه را محدود مى‏كند.**

**8 - نيكى خطابه**

**[حال به چند عنوان از خوبى خطابه از جمله بهتر نوشتن و...اشاره مى‏كند.]**

**بهتر نوشتن**

**از جدى گرفتن خطابه اقتصاد چه چيزى عايد مى‏شود؟ با توجه به مسؤوليتى كه خطابه امتحان نشده بوجود مى‏آورد، مى‏توان به اين سخن پاسخ داد. اول از همه [اين كه] متون اقتصادى را خوب نمى‏نويسند. اين متون بنا به فرمول نشر علمى نگاشته مى‏شود. البته وضع به بدى روان‏شناسى نيست. در روانشناسى، مقالاتى كه با فرمول [خاص موردنظر] سازگار نباشد (مثلا، مقدمه، بررسى ادبيات، آزمايش، بحث و نظاير آن توجه نشود)، در ژورنالها چاپ نمى‏شوند. اقتصاد دانان به سنتهايى كشيده شده‏اند كه براى وضوح و صداقت‏خوب بشمار نمى‏رود.**

**متون اقتصادى [سبك انگليس] حاوى پيامى است‏به اين مضمون كه: من دانشمندم: راه بدهيد. گاهگاهى پيام موقرانه‏تر است: «گرى ليچز» به طعنه مى‏گويد: از اين روشى كه من شرح دادم بت نسازيد: اينها صرفا حقه بازى انسانى است. سبك ميلتون فريدمن با تمام دقت و وضوح بطور كاملا استثنايى خصلت محققانه دارد. ما با حساس‏تر شدن نسبت‏به پيامهاى واقعى رويه علمى و نثر علمى، مسابقه «رابرتسون‏»، «رابرت سولو»، «جورج استيگلر»، يا رابرت لوكاس را راه نمى‏اندازيم. اما ممكن است رشد ساير انواع را متوقف سازيم.**

**تعليم بهتر**

**مسؤوليت دوم اين است كه، اقتصاد بد آموزش داده مى‏شود. البته نه به اين دليل كه معلمان آن خسته و گيج هستند، بلكه به اين دليل كه اغلب، ضمنى بودن دانش اقتصادى را تشخيص نداده و لذا بجاى حل مساله و تمرين، با اصول و اثبات تعليم مى‏دهند. يكبار ديگر جملاتى از پولانى [به اين صورت] بيان شده:**

**«انتقال علوم از يك نسل به نسل ديگر بايد عمدتا ضمنى باشد... دانشجو بايد فرض كند آموزه‏اى كه شروع كردن با آن، بى معنى به نظر مى‏رسد، در واقع معنايى دارد كه مى‏تواند همچنان كه استاد عمل مى‏كند آن را با رسيدن به همان مقام كشف كرد».**

**براى دانش‏آموز نوميد كننده است كه بگوئيم اقتصاد اساسا حفظ كردن فرمولها نيست، بلكه حس كردن قابليت كاربرد استدلالها و ديدن تشابهات ميان بيان يك كاربرد و كاربرد ظاهرا متفاوت ديگر است. و دانستن اين كه چه موقع زبانى و چه هنگام به صورت رياضيات استدلال كرد، و اين كه چه خصوصيت ضمنى جهان براى علم اقتصاد صحيح از همه مفيدتر است. زندگى سخت است. ما همانند مرد نابينايى كه از عصاى خود به صورت عضو گسترش يافته‏اى از بدن خود استفاده مى‏كند، هر گاه از نظريه‏ها استفاده مى‏كنيم آن را در بدن خود وارد مى‏كنيم (يا بدن خود را گسترش مى‏دهيم تا آن را در بر گيرد). حل مساله در اقتصاد، دانش ضمنى از نوعى است كه پولانى شرح مى‏دهد. ما اقتصاد را مى‏دانيم اما نمى‏توانيم آن را همانند موسيقدانى كه از نوتهايى كه مى‏نوازد بدون آگاهى از فنون اجراى آن، آگاهى دارد، بيان مى‏كنيم. خواندن يك مثال مهم است، زيرا مجموعه دستورهاى مكانيكى براى خواندن وجود ندارد. هار برگر اغلب مى‏گويد تا حدودى مى‏تواند يك استدلال اقتصادى را به يك آهنگ تبديل كند. نظير راهنماى سالن كارنگى، پاسخ به سؤال چگونه به شوراى مشاوران اقتصادى رسيديد؟، تمرين است و تمرين.**

**روابط خارجى بهتر**

**سومين مسؤوليت اقتصاد از ناحيه روش‏شناسى مدرنيستى اين است كه اقتصاد به درستى درك نشده است [در نتيجه هم] دانشمندان و [هم] انسان گرايان آن را دوست ندارند. انسان‏گرا به دليل توشه و روش شناختى ضد انسان گرايى، آن را دوست ندارد و دانشمند به دليل اين كه به آن درجه از صلابتى كه روش‏شناسى آن ادعا مى‏كند نرسيده است. روابط خارجى بد، هزينه زيادى دارد. براى مثال همانطور كه ملاحظه شد، اقتصاد اخيرا امپرياليستى شده است. (30) در حال حاضر، علم اقتصاد تاريخ، جامعه‏شناسى، حقوق، انسان‏شناسى، سياست، فلسفه سياسى و اخلاق وجود دارد. روش‏شناسى سست اقتصاد مدرنيستى اين مستعمره سازى را مشكل كرده و ترديدهاى روش شناختى بى ربطى در ذهن مردم مستعمره ايجاد كرده است.**

**دانش بهتر**

**مسؤوليت چهارم اين است كه اقتصاد دانان بى جهت‏خود را به حقايق عينى محدود كرده، تواناييهاى ذهن خود يا ديگران را به عنوان منبعى از فرضيات قابل آزمون و نه عنوان استدلالهايى براى وفق دادن فرضيه‏ها، تصور كرده‏اند. ديدگاه مدرنيستى اين است كه عقل سليم، عدم عقل است، دانش بايد به ترتيبى عينى باشد نه درون بينانه و تفهمى. اما كرارا گفته‏ايم، اگر فقط مبناى باورهاى خود را بررسى كرده بوديم، اطلاعات زيادى درباره رفتارهاى خودمان به عنوان مولكولهاى اقتصادى در اختيار داشتيم. اين ايده كه اثبات مشاهداتى قانون تقاضا، نظير رويكرد چند معادله‏اى «مكتب روتردام‏» از درون بينى متقاعد كننده‏تر است، نيز عجيب به نظر مى‏رسد. همانطور كه «كريستوفر سيمز» اخيرا اظهار نظر كرده است‏حتى اقتصاد سنجى بهتر مى‏بود:**

**«اگر بدقت درباره آنچه انجام مى‏دهيم فكر مى‏كرديم، به نظر من اطمينان بيشترى مى‏يافتيم (كه بخش اعظم اقتصاد سنجى كاربردى عليرغم اختلافش با علوم فيزيكى مفيد است) و آماده‏تر بوديم كه زبان و روش خود را به نحوى تعديل كنيم كه آنچه را واقعا انجام مى‏دهيم منعكس كند. نتيجه اين كار اقتصاد سنجيى خواهد بود (كه اگر بطور تصنعى كمتر شبيه روشهاى آمارى مورد استفاده در علوم آزمايشى باشد) علمى‏تر خواهد بود».**

**شان عجيب تحقيق پيمايش در اقتصاد مدرن يك مورد از اين نكته است. اقتصاد دانان برخلاف ديگر دانشمندان علوم اجتماعى، به حد افراط نسبت‏به پرسشنامه و ساير ابزار «خود - اظهارى‏»، بدبين‏اند. دانش دست دوم از منازعات مشهود ميان اقتصاددانان در دهه 1930 بخشى از آموزش رسمى يك اقتصاد دان است. اين منازعه مربوط به اين است كه از تجار بپرسيم [كه] هزينه نهايى را با درآمد نهايى برابر كنيم يا خير. تصور مى‏شد شكست اين مطالعه اقتصاددانان را متقاعد كرده است كه از «خود اظهارى‏» ست‏بكشيد. اغلب مى‏شود ديد مستمعان اقتصاددانان از اينكه براى حل اختلاف نظر بر سر يك نكته اقتصادى پرسشنامه فرستاده شود، مى‏خندند. اينها بدون تعمق سر سپرده اين نظريه‏اند كه تنها رفتار از خارج قابل مشاهده كنش گران اقتصادى، شواهد قابل پذيرش در استدلال مربوط به مسائل اقتصادى است. اما از «خود اظهارى‏» حتى براى حل منازعه هزينه نهايى - هزينه متوسط دهه 1930 هم استفاده نمى‏شود.**

**ارائه بهتر**

**پنجمين و آخرين مسؤوليت اين است كه منازعات علمى در اقتصاد ديرپاى و نامعتدل است. در نشريات زمين‏شناسى، مقالاتى كه به شخصيت‏ساير زمين شناسان اعتراض شود، وجود ندارد. اقتصاد دانان خطابه‏اى رسمى ندارند كه بطور قانع كننده‏اى نشان دهد، كه آنها چه چيزى را اقناع كننده مى‏دانند. ابزار رياضى و آمارى كه در طلوع دهه 1930 و 1940 نويد حل اختلاف نظرها را داد، موفق نبود (زيرا از آنها سؤالات بيش از ظرفيتى مى‏شد، با اين باور اشتباه كه عمليات گرايى براى پايان دادن به همه اختلافها كافى است). اقتصاد دانان فرض مى‏كردند، مخالفانشان هنگامى كه موضوع را نمى‏پذيرند، صادق نيستند (غرايض ايدئولوژيك و يا نفع شخصى دارند، يا احمق هستند). اين طرز فكر مختص ديدگاه مدرنيستى جدايى واقعيت از ارزش است كه تمامى عدم توافقها را به اختلافات سياسى نسبت مى‏دهند. زيرا ادعا مى‏شود واقعيات برخلاف ارزشها، محل منازعه نيست. ميزان عدم توافق كه به منارعات نسبتا ملايم وارد شده است، اسباب تعجب است. براى مثال حمله به ميلتون فريدمن و جان كنت گالبريت، زنندگى‏اى دارد كه غير معقول است. اگر كسى نمى‏تواند درباره ارزش فكر كند، و اگر اغلب موضوعات مطرح در نيمه ارزش ظ‏رف دو قسمتى واقعيت - ارزش قرار مى‏گيرد، بايد نتيجه بگيريم [كه] وقتى كسى درباره موضوعات مطرح شده فكر مى‏كند در بى فكرى قرار گرفته است. ادعاهاى يك روش شناس علمى نفس بريده صرفا مكالمه را خاتمه مى‏دهد. (31)**

**درمان خطابه‏اى براى اين عدم توانايى، فلسفه را به عنوان راهنماى علم رد مى‏كند يا حداقل فلسفه‏اى را رد مى‏كند كه مى‏خواهد براى علوم قانون وضع كند. اين معالجه، رگرسيونهاى روشن كننده، آزمايش قاطع، و پيامد نامنتظره را كه بطور نامنتظره‏اى ابطال شده باشد، بدور نمى‏افكند. اينها نيز دانش پژوهان معقول را اقناع مى‏كنند. عدم استدلال، بديل ضرورى استدلال تنگ و تاريك است (اگر دو پارگى مدرنيسم را بپذيريم). درمان [مورد نظر]، صرفا سلامتى مناسب اقتصاد را، كه در حال حاضر زير امر و نهى عصبى يك روش‏شناسى مصنوعى علمى پنهان شده، تشخيص مى‏دهد و به رسميت مى‏شناسد.**

**پى‏نوشت‏ها:**

**1) استاديار و مدير گروه اقتصاد دانشگاه مفيد.**

**2) پژوهشگر مؤسسه مطالعات و پژوهشهاى بازرگانى و دانشجوى دوره دكترى اقتصاد.**

**3) مقاله از منبع زير اخذ گرديده است.**

**Journal of Economic literature, Vol, 21, number 2 (June 1983), pp481-517.**

**4) اصطلاحات كليدى در پاورقى و توضيحات با علامت (م) از مترجمان مى‏باشد. براى استفاده مناسبترخوانندگان، لازم است در ابتدا به مقدمه مترجمان توجه شود.**

**5) با وجودى كه نويسنده خود اقتصاددان است. در مواردى با بى پروايى زياد به اقتصاددانان حمله مى‏كند. قهرا چون در آن حملات بحث علمى و تحليل مطرح است، براى همكاران نويسنده (ساير اقتصاددانان) قابل تحمل خواهد بود.(م)**

**6) ملاحظه شود كه وى با صراحت و يا كنايه مشى ضد روش خود را منعكس مى‏نمايد حتى مطلب اصلى بدون مقدمه شروع شده و ذكر مقدمه در داخل [ ] از مترجمان است.(م)**

**7) اشاره به حاكميت انديشه اثبات گرايان منطقى و تا حدودى تفكر «پوپرى‏ها» در دهه‏هاى يادشده دارد (م).**

**8) introspection**

**9)**

**10) پوپر، كوهن، لاكاتوش و اخيرا اصحاب هرمنوتيك نقدها و ايرادهاى كارسازى بر پيكره روش‏شناسى اثبات گرايى وارد كرده‏اند. مراجعه شود به يدالله دادگر، درآمدى بر تكامل متدلوژى اقتصاد، نشريه برنامه بودجه، تير، 1377، (م)**

**11) گفته مى‏شود روزى فرانك نايت درباره اين حكم گفته است: بله و هنگامى كه بتوانيد آن را به عدد بيان كنيد، دانش شما، ناقص است و راضى كننده نيست.**

**12) همانطور كه اشاره شد، با وجودى كه برخى از نقطه نظرهاى مك لوسكى نقادى علمى است، اما در عين حال با توجه به مشى ضد روش خود، به هر نوع روش‏شناسى در اقتصاد حمله مى‏كند. در نتيجه به عقيده ما بخشهايى از تفكر وى، افراطى است (م).**

**13) مكتب شيكاگو يكى از شعبات اقتصاد نئوكلاسيك است كه به قول مك لوسكى تاكيد بيشترى بر كاربرد روش رسمى مدرنيسم در اقتصاد دارد(م).**

**14) نويسنده در اين جا به مواردى از تناقضات در مقاله فريدمن مى‏پردازد كه جاى بحث مستقلى دارد براى اطلاع بيشتر مراجعه شود به يدالله دادگر نقدى بر تحليل‏ها و تجليل‏ها از فريد من، مجله ذهن، تابستان، 1379.(م)**

**15) فريد من در مقاله متدلوژى اقتصاد اثباتى مى‏گويد، حتى برگ درختان بگونه‏اى در مقابل خورشيد خود را قرار مى‏دهند كه گويى تمايل دارند حداكثر نور آن را جذب نمايند(م)**

**16)**

**17) اين امر نوعى نقد و ايراد مؤلف به روند تحقيقات علمى در اقتصاد است. و تا حدود زيادى صحيح است. متاسفانه در بسيارى از محافل، انجام امور شكلى در مقالات و طراحى يك الگوى صورى زيبا و كاربرد معادلات پيچيده رياضى و يا نمودارهاى پيشرفته هندسى، نشانگر علميت و در نتيجه اعتبار مقالات و نوشته‏ها مى‏باشد. اين در حالى است كه ممكن است مقالات يادشده ارزش محتوايى مناسبى هم نداشته باشند.(م)**

**18) منظور از برابرى قدرت خريد، (Purchasing Power Parity) نوعى نرخ ارز تعادلى است كه در آن دو ارز قدرت خريد مقدار يكسانى كالا داشته باشند. با وجودى كه در مواردى غير واقع بينانه است اما حداقل شاخص مناسبى براى مقايسه استاندارد زندگى كشورها محسوب مى‏شود(م).**

**19) مؤلف در اين جا به جزئيات فرضيه مربوط به برابرى قدرت خريد، مسائل تجربى چندين كشور غربى و مطالعات مفصل ديگر در اين رابطه مى‏پردازد كه به علت عدم نياز، تلخيص گرديده است(م).**

**20) argumentative**

**21) در اين بند و ساير بندهاى پنج گانه، مك لاسكى با استفاده از صفحات 122 و 123 ازكتاب ساموئلسون، (Foundations of Economic Analysis) مطالبى را ذكر مى‏كند كه خطابه‏اى بودن روش‏شناسى وى را اثبات كند. در عين حال ساموئلسون در روش‏شناسى خود را يك عمليات گرا تلقى مى‏كند. چكيده استدلال مك لاسكى در اينجا ذكر شده است(م)**

**22) رابطه MV PT در واقع بيانى از تئورى مقدارى پول در اقتصاد است كه مشابه معادله گازهاى ايده آل (ياگاز كامل) در شيمى، (PV RT) مى‏باشد.(م).**

**23) كالاى بادوام در اقتصاد كالايى است‏شبيه يخچال، ماشين لباس شويى، تلويزيون، جاروبرقى و امثال آن كه مدت قابل توجهى عمر دارد و نگهدارى و تعمير آن هزينه دارد. كالاى بادوام در برابر كالاى بى دوام (چون ميوه و سبزى و خوراك) گفته مى‏شود كه در زمان كوتاهى مصرف مى‏شوند بيان «گرى بكر» در تلقى «بچه‏» به عنوان كالاى بادوام، محل تامل دراد.(م)**

**24) يكى از نشريات معروف اقتصادى كه در زمينه اقتصاد سنجى فعاليت وسيعى دارد Journal of Econometrica ] »مى‏باشد (م).**

**بصورت، Y F(K,L) ،يكى از معادلات برجسته در اقتصاد كلان است كه بشترين تجزيه و تحليل‏هاى اقتصادى مكاتب برجسته كلاسيك وكينزى بر مبناى آن صورت مى‏گيرد (م).**

**26) اين جا مؤلف بين رفتارهاى حزبى و اصول اقتصاد سرمايه دارى مقايسه مى‏كند. در مبانى اقتصاد سرمايه دارى افراد بر اساس منافع شخصى و جهت‏حداكثر كردن اين منافع به فعاليت ادامه مى‏دهند. مك لاسكى مى‏گويد در رفتار احزاب نيز اين تلاش نفع شخصى و يا نفع جناحى طلبانه نيز بارز مى‏باشد(م).**

**27) يك جدال در متدلوژى علم اين است كه آيا علوم انسانى (مانند اقتصاد و جامعه‏شناسى و...) نيز همانند علوم طبيعى (فيزيك و شيمى و...) علم استاندارد محسوب مى‏شوند يا خير. مؤلف با طرح استعارى بودن ابزارهاى علوم در واقع مى‏خواهد به دعواى مذكور نيز پاسخى داده باشد و بخشى از شكاف علم و غير علم را پوشانده شده قلمداد نمايد (م).**

**28) در نمودار و يا جدول ياد شده، مؤلف نوعى خط كشى مصنوعى و مدرنيستى را مورد نقد و حمله قرار مى‏دهد كه به اصطلاح، امور علمى از غير علمى را تفكيك كرده است. وى حتى نام نمودار و يا جدول را با يك گزاره معين كرده كه: وظيفه علم جابجايى خط است (م).**

**29) در حركت پاراتويى، وقتى به افراد خسارت ديده كمك جبران صورت مى‏گيرد، وضع ديگران بدتر نمى‏شود. اما در حركت «هيكس - كلدور» گروهى از افراد جامعه مازاد قابل توجهى دارند كه وقتى مقاديرى به گروه خسارت ديده مى‏پردازند، با وجودى كه از امكانات گروه اول كم مى‏شود ولى آنها حتى پس از جبران سازى محروم‏ترها، در موقعيت‏بالايى قرار دارند در هر صورت اين دو وضعيت‏يكسان نمى‏باشند(م) .**

**30) منظور از امپرياليستى شدن اقتصاد در اين است كه تحليلهاى مربوط به آن در برخى رشته‏هاى نزديك به خود از علوم اجتماعى وارد شده است. نمونه آن تئورى اقتصادى سياست است كه كارهاى سياسيون را به انگيزه‏هاى اقتصادى مرتبط مى‏سازد. اين موضوع در جامعه‏شناسى، روان‏شناسى، حقوق و حتى تاريخ نيز مطرح است. وجود پسوند اقتصاد بدنبال ديگر رشته‏ها نيز نشانه اين امر است (م).**

**31) به هارى جانسون گوش كنيد: «روش‏شناسى اقتصاد اثباتى، روش‏شناسى ايده آلى براى توجيه كارهايى است كه آشكارا نتايج تعجب آورى را بدون اين كه مجبور باشد توضيح دهد (كه چرا رخ داده‏اند) ايجاد مى‏كند.**